شرح ‌ حديث‌ كساء

 بسم الله الرحمن الرحیم

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

داستان‌ حديث‌ كساء برتري‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها را بر اولين‌ و آخرين‌ ثابت‌ مي كند . يكي‌ ديگر از دلائل‌ آن‌ حضرت‌ داستاني‌ است‌ كه‌ به‌ صورت‌ حديث‌ كساء در اختيار مردم‌ قرار گرفته‌ است‌. داستان‌ حديث‌ كساء اگر چه‌ در ظاهر خيلي‌ ساده‌ است‌ و ساده‌ گفته‌ شده‌ وليكن‌ اين‌ داستان‌ هم‌ مانند آيات‌ قرآن‌ است كه‌ در ظاهر خيلي‌ ساده ‌و در باطن‌ خيلي‌ عميق‌ و عجيب‌ است‌ ائمه‌ اطهارعليهم السلام‌ وظيفه‌ دارند كه‌ در ارتباط‌ با جامعه‌ دو نوع‌ نمايش‌ داشته‌ باشند يك‌ نمايش‌ بصورتي‌ باشد كه‌ مردم‌ بفهمند كه‌ آنها انسانهاي‌ كامل‌ هستند. سلاطين‌ دنيا و آخرت‌ مردم‌ هستند، نشان‌ و مدال‌ خلافت‌ الهي‌ دارند و آنها گر چه‌ انسانند وليكن‌ هم‌ شأن‌ خدا هستند، محرم‌ اسرار خدا هستند. اين‌ نمايش‌ واقعي‌ و حقيقي‌ آنهاست‌ كه‌ گاهگاهي‌ بايستي‌ خود را در لباس‌ سلطنتي‌ ظاهر كنند و در سايه‌ نشان‌ و مدال‌ الهي‌ جلوه‌ دهند و مردم‌ بفهمند كه‌ آنها انسانهاي‌ كامل‌ فارغ‌ التحصيل‌ در مكتب‌ خدا هستند ديگران‌ نمي‌توانند با آنها رقابت‌ كنند و جاي‌ آنها بنشينند زيرا جانشيني‌ خورشيد بايستي‌ خورشيد ديگري‌ باشد كه‌ تمام‌ عالم‌ را روشن‌ كند ستاره‌هاي‌ و يا شمع‌ و چراغ ها نمي‌توانند جاي‌ خورشيد بنشينند تا فضائي‌ را كه‌ خورشيد روشن‌ مي‌كند يا مي‌پروراند آنها هم‌ روشن‌ كنند زيرا حقيقتاً مردم‌ با پيغمبران‌ رقابت‌ دارند خود را جاي‌ آنها مي‌دانند و مي‌گويند آنها چه‌ كاره‌اند كه‌ ما نيستيم‌ چرا سلطنت‌ الهي‌ فقط‌ اختصاص‌ به‌ آنها دارد. پس‌ در اين‌ جلوه‌ لازم‌ است‌ خدا آنها را چنان‌ كه‌ هستند معرفي‌ كند و آنها هم‌ در نشان‌ و مدالي‌ كه‌ حاكي‌ از مقام‌ و موقعيت‌ آنهاست‌ ظاهر شوند. لذا مي‌بينيم‌ آياتي‌ در قرآن‌ فقط‌ در شأن‌ آنها نازل‌ شده‌ است‌ و كسي‌ ديگر مصداق‌ آن‌ آيات‌ نيست‌ مانند آيات‌ خاتميت‌ پيغمبر در نبوت‌ و خاتميت‌ ائمه‌ در ولايت‌. پيغمبر خاتم‌ الانبياء و ائمه‌ خاتم‌ الاولياء.

در داستان‌ حديث‌ كساء هم‌ پيغمبر اكرم‌ مأموريت‌ پيدا كرد كه‌ خود و اهل‌ بيت‌ خود را در آن‌ نشان‌ و مدال‌ الهي‌ جلوه‌ دهد لذا اين‌ داستان‌ حديث‌ كساء داستان‌ تاج‌ گذاري‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ و تعيين‌ وليعهد است‌. هر منظره‌اي‌ در عالم‌ كه‌ صورت‌ مجازي‌ دارد دليل‌‌ منظره‌اي‌ بايستي‌ باشد كه‌ صورت‌ حقيقي‌ دارد . يعني‌ اين‌ سلطنت‌هاي‌ ظاهري‌ دليل‌ است‌ كه‌ يك‌ سلطنت‌ واقعي‌ وجود دارد و يا اين‌ تاج‌ و تخت هاي‌ ظاهري‌ اسباب‌ بازي‌ دليل‌ است‌ كه‌ تاج‌ و تخت‌ حقيقي‌ وجود دارد. علماء مي‌گويند المجاز قنطرة‌ الحقيقته‌ يعني‌ اين‌ صورت هاي‌ مجازي‌ ظاهري‌، راه‌ عبور است‌ تا مردم‌ خود را به‌ آن‌ صورت هاي‌ واقعي‌ برسانند. سلطان‌ واقعي‌ كساني‌ هستند كه‌ در شأن‌ خدا هستند. مي‌توانند مانند خدا عالم‌ و آدم‌ را اداره‌ كنند دايره‌ ولايت‌ آنها همان‌ آخرت‌ و شهر بهشت‌ است‌. آنها سلاطين‌ ابدي‌ انسانها هستند وليكن‌ براي‌ شناختن‌ آنها و آگاهي‌ فكري‌ به‌ مقام‌ آنها خداوند يك‌ پادشاهان‌ ديگري‌ به‌ صورت‌ غيرحقيقي‌ و غير واقعي‌ خداوند مقدر فرموده‌ كه‌ اين‌ سلاطين‌ پله‌ و پايه‌اند تا فكر انسان‌ را به‌ سلاطين‌ واقعي‌ مربوط‌ كنند. شما زندگي‌ دنيا را با زندگي‌ آخرت‌ مقايسه‌ كنيد خواهيد فهميد كه‌ زندگي‌ دنيا در مقابل‌ زندگي‌ آخرت‌ مانند بيابان‌ و كوير در مقابل‌ شهري‌ آباد و مجهز است‌.

 وليكن‌ تا از بيابان ها عبور نكني‌، به‌ شهر نمي‌رسي‌. اگر در شهر متولد شدي‌ و بيابان‌ را نديدي‌ قدر شهر و مملكت‌ آباد را نمي‌داني‌. تمامي‌ رياست هاي‌ مذهبي‌ و غير مذهبي‌ كه‌ در دنيا بوجود آمده‌ پايه‌ و پله‌ است‌ تا افكار مردم‌ را به‌ آن‌ حكومت هاي‌ واقعي‌ مربوط‌ كند، آنها شهر بزرگند. شهري‌ كه‌ مرگ‌ و مرض‌ و مصيبت هاي‌ ديگر ندارد پس‌ همين‌ سلطنت‌هاي‌ ظاهري‌ انسان ها را راهنمائي‌ مي‌كند كه‌ بايستي‌ يك‌ سلطنت‌ واقعي‌ باشد. لذا ائمه‌ هم‌ مانند سلاطين‌ ديگرنشان‌ و مدال‌ دارند. تاج‌ و تخت‌ دارند گاهي‌ در زّي‌ سلطنت‌ خود ظاهر مي‌شوند و گاهي‌ در لباس‌ ساده‌ مانند ساير مردم‌.

 اين‌ كه‌ گاهي‌ مشاهد مي‌كنيم‌ در ميان‌ مردم‌ مانند مردم‌ زندگي‌ مي‌كنند و امتيازات‌ وجودي‌ خود را پنهان‌ مي‌دارند اين‌ تظاهر مربوط‌ به‌ تواضع‌ آنهاست‌. تا افكار مردم‌ را به‌ خود جلب‌ و جذب‌ كنند و آنها را هدايت‌ نمايند. در روايت ها آمده‌ است‌ كه‌ يك‌ زن‌ و مرد عرب‌ در زمان‌ سلطنت‌ رسول‌ خدا از بيابان‌ وارد مدينه‌ شدند تا خدمت‌ حضرت‌ برسند خيال‌ مي‌كردند كه‌ آن‌ بزرگوار در لباس‌ سلطاني‌ عظيم‌ الشاءن‌ جلوه‌ دارد. داراي‌ تاج‌ و تخت‌ و نشان‌ و مدال‌ خدم‌ و حشم‌ است‌ وقتي‌ كه‌ نزديك‌ به‌ آن‌ حضرت‌ رسيدند خيره‌ شده‌ بودند تنشان‌ مي‌لرزيد حضرت‌ دست‌ آنها را گرفتند و كنار آنها نشستند فرمودند خيال‌ نكنيد كه‌ من‌ سلطاني‌ هستم‌ كه‌ شما را به‌ وحشت‌ مي‌اندازم‌ بلكه‌ مردي‌ چوپان‌ و رعيت‌.

 كفش‌ و لباس‌ ساده‌ مي‌پوشم‌ گوسفندانم‌ را خودم‌ مي‌دوشم ‌. سوار الاغ‌ بي‌ پالان‌ مي‌شوم‌ خودش‌ را در وضع‌ آن‌ بياباني‌ها جلوه‌ داد تا قدري‌ آرامش‌ پيدا كنند. و گاهي‌ هم‌ براي‌ معرفي‌ مقام‌ و موقعيت‌ خود به‌ كيفيتي‌ جلوه‌ مي‌كنند تا مردم‌ آنها را چنان‌ كه‌ هستند بشناسند از يك‌ طرف‌ خود را ملزم‌ به‌ اطاعت‌ آنها كنند و از طرف‌ ديگر مدعي‌ مقام‌ آنها نشوند. يكي‌ از آن‌ جلوه‌ها همين‌ داستان‌ حديث‌ كساء است‌.

 كساء به‌ معناي‌ كسوت‌ است‌. كسوت‌ يعني‌ لباسي كه‌ معرف‌ واقعيت‌ انسان‌ است‌ و انسان‌ را آنچنان‌ كه‌ هست‌ از نظر درجه‌ و مقام‌ به‌ مردم‌ معرفي‌ مي‌كند. انسان ها در ترسيم‌ و تنظيم‌ اخلاق‌ اسلامي‌ موظف‌ به‌ سه‌ نوع‌ لباس‌ شده‌اند. ابتدا لباس‌ داخلي‌ رختخواب‌ در اتاق‌ خلوت‌ كه‌ فقط‌ زن‌ و شوهر آنجا مي‌خوابند و استراحت‌ مي‌كنند. دوم‌ لباس‌ عادي‌ مردمي‌ لباسي‌ كه‌ در كوچه‌ و بازار با مردم‌ محشور هستند و با آنها تماس‌ دارند. سوم‌ لباسي‌ كه‌ معرف‌ شأن‌ و مقام‌ آنهاست‌ و امتيازات‌ وجودي‌ و مقامي‌ آنها را به‌ مردم‌ معرفي‌ مي‌كند اين‌ لباس‌ سوم‌ را كسوت‌ مي‌نامند. يعني‌ لباسي‌ كه‌ سلطان‌ را در مقام‌ سلطنت‌ معرفي‌ مي‌كند و عالم‌ را در مقام‌ علم‌ و دانش‌ و تاجر و دانشمند ديگري‌ را در شأن‌ و مقام‌ مخصوص‌ او معرفي‌ مي‌كند. لذا گفته‌اند اگر مي‌خواهي‌ مردم‌ تو را بشناسند و براي‌ تو احترام‌ قائل‌ شوند در لباسي‌ ظاهر شويد كه‌ از درجه‌ و مقام‌ شما حكايت‌ مي‌كند و نشانگر منصب‌ و مقام‌ است‌. پس‌ اگر سلطاني‌ در لباس‌ عادي‌ مردمي‌ وارد خيابان‌ و بازار شود نبايستي‌ از مردم‌ انتظار داشته‌ باشد كه‌ همه‌ دست‌ بالا و مودب‌ به ايستند چنانكه‌ سلطاني‌ را احترام‌ مي‌كنند به‌ او احترام‌ بگذارند. اگر كسي‌ را محكوم‌ كند كه‌ چرا احترام‌ نگذاشتي‌ او حق‌ دارد بگويد كه‌ تو چرا در زّي‌ يك‌ سلطان‌ ظاهر نشدي‌. چرا نشان‌ و مدال‌ خود را كنار گذاشتي‌. خدا و ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام ‌هم‌ به‌ همين‌ شكل‌ با مردم‌ رفتار دارند. گاهي‌ به‌ لباس‌ مردم‌ در وضع‌ مردم‌ و گاهي‌ به‌ نشان‌ و مدالي‌ كه‌ نشان گر مقام‌ آنهاست‌. پس‌ حديث‌ كساء مجلس‌ تاجگذاري‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ (ص‌) و تعيين‌ وليعهدها و اوصياء او مي‌باشد. در همين‌ مجلس‌ هر يك‌ از معصومين‌ نمايش‌ مخصوصي‌ دارند كه‌ انسان‌ در آن‌ جلوه‌ها مي‌تواند مقام‌ واقعي‌ آنها را بشناسد. لطائف‌ حديث‌ كساء يكي‌ اين‌ است‌ كه‌ چرا به‌ ‌ كلمه‌ حديث‌ كساء و حديث‌ كسوت‌ نامگذاري‌ شده‌ است‌.

 دوم‌ رسول‌ خدا مي‌فرمايد گرفتار ضعف‌ و ناتواني‌ شده‌ام‌ مرا با كسوت‌ الهي‌ بپوشانيد اين‌ ضعف‌ و ناتواني‌ چيست؟‌.

 سوم‌ كسوت‌ الهي‌ به دست‌ حضرت‌ زهرا به‌ قامت‌ پيغمبر پوشيده‌ مي‌شود و اين‌ تاج ‌ را حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها روي‌ سر پيغمبر مي‌گذارد.

 چهارم‌ جلوه‌ اين‌ اجتماع‌ در آسمان ها ميان‌ اولياء خدا و فرشتگان‌ مقرب‌ و ديگر تعريفي‌ كه‌ خداوند از اين‌ پنج‌ تن‌ دارد كه‌ هركدام‌ از آنها چه‌ مقامي‌ دارند.

 پنجم‌ بيان‌ اين‌ كه‌ آنها علت‌ غائي‌ آفرينش‌ اند كه‌ اگر آنها نبودند و نباشند عالم‌ خلقت‌ از محتوي‌ و هدف‌ خالي‌ مي‌ماند. اگر انسان‌ كاخي‌ بسيار مجلل‌ و باشكوه‌ در بياباني‌ بسازد و كسي‌ نباشد در آنجا سكونت‌ كند. از او بپرسند يك‌ چنين‌ قصري‌ را با چنين‌ جلال‌ و عظمت‌ براي‌ چه‌ كسي‌ ساخته‌اي‌ جواب‌ دهد كه‌ براي‌ حشرات‌ و حيوانات‌، همه‌ به‌ كار او مي‌خندند و به‌ او ايراد مي‌گيرند. اگر ازخدا بپرسي‌ اين‌ كاخ‌ مجلل‌ آفرينش‌ با اين‌ چراغ ها و زينت ها مانند ماه‌ و خورشيد و ستارگان‌، براي‌ چه‌ كسي‌ ساخته‌ شده‌ است‌ تنها جوابي‌ كه‌ قانع‌ كننده‌ عقلاً و دانشمندان‌ است‌، اين‌ است‌ كه‌ خداوند انسان هائي‌ در شأن‌ و مقام‌ خود و در كمال‌ مطلق‌ به‌ مردم‌ معرفي‌ كند و بگويد اين‌ زندگي‌ بهشتي‌ و اين‌ زمين‌ و آسمان‌ مجلل‌ و باشكوه‌ براي‌ انساني‌ مانند انبياء و اولياء ساخته‌ شده‌ است‌. خداوند اگر انسان هائي كه‌ به‌ كمال‌ مطلق‌ نرسيده‌اند يا انسان هائي‌ كه‌ كافر يا منافقند معرفي‌ كند كه‌ عالم‌ و آدم‌ براي‌ آنها ساخته‌ شده‌ است‌، يك‌ جواب‌ قانع‌ كننده‌ براي‌ عقلاء و خردمندان‌ نيست‌. از اين‌ جهت‌ خداوند در جملات‌ آخر حديث‌ ائمه‌ را به‌ عنوان‌ علت‌ غائي‌ خلقت‌ معرفي‌ مي‌كند. لطائف‌ پنچگانه‌ كه‌ در اين‌ حديث‌ نهفته‌ شده‌ است‌ با دلائل‌ عقلي‌ و حديثي‌ و قرآني‌ كه‌ تأئيد مي‌شود حكايت‌ از شأن‌ و مقام‌ اهل‌ كساء دارد.

 اولاً پيغمبر با اين كه‌ خودش‌ خانه‌ و زندگي‌ و زن‌ و بچه‌ دارد اين‌ تشكيلات‌ تاجگذاري‌ را در خانه‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها مقرر مي‌كند. زيرا حقيقتاً ديگران‌ از زنان‌ پيغمبر آشنائي‌ به‌ مقام‌ علمي‌ و ايماني‌ پيغمبر و رابطه‌ او با خداوند ندارند و فقط‌ حضرت‌ زهرا و علي‌ عليهم ‌السلام ‌آشنا به‌ مقام‌ واقعي‌ پيغمبر هستند لذا به‌ دخترش‌ زهرا مي‌فرمايد: در خود احساس‌ ضعف‌ و ناتواني‌ مي‌كنم‌ آن‌ كسوت‌ يماني‌ كه‌ منظور كسوت‌ الهي‌ است‌ به‌ قامت‌ من‌ بپوشان‌.

 ضعف‌ پيغمبر اكرم‌ در اين جا ضعف‌ اجتماعي‌ اوست‌ كه‌ مردم‌ معرفت‌ به‌ آن‌ حضرت‌ ندارند. طوري‌ با او حرف‌ مي‌زنند يا تماس‌ مي‌گيرند كه‌ گوئي‌ مانند آنهاست‌ و هيچ‌ امتيازي‌ نسبت‌ به‌ ديگري‌ ندارد. وقتي‌ او را صدا مي‌زنند مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ برادر خود را صدا مي‌زنند. در حضور او دراز مي‌كشند و مي‌گويند: حدثنا يا محمد. محمد آقا براي‌ ما داستان‌ بگو، افسانه‌ نقل‌ كن‌. خداوند در سوره‌ حجرات‌ از اين‌ رفتار و گفتار آنها را منع‌ مي‌كند و مي‌فرمايد: لا تجعلو دعاء الرسول‌ بينكم‌ كدعاء بعضكم‌ بعضاً. آنطور كه‌ يكديگر را صدا مي‌زنيد پيغمبر را صدا نزنيد نگوئيد محمد آقا بگوئيد يا رسول‌ الله‌ يا نبي‌ الله‌. پس‌ ضعفي‌ كه‌ آن‌ بزرگوار درميان‌ مردم‌ احساس‌ مي‌كند ، ضعف‌ مقامي‌ و اجتماعي‌ اوست‌ كه‌ مردم‌ قدر و منزلت‌ او را نمي‌دانند. بايستي‌ با آن‌ لباس‌ سلطنتي‌ الهي‌ جلوه‌ كند تا مردم‌ او را چنان‌ كه‌ هست‌ بشناسد و اگر كسي‌ بگويد اين‌ شناسائي‌ چه‌ لزومي‌ دارد كه‌ مردم‌ او را چنان‌ كه‌ هست‌ بشناسند، باشد او را مانند ديگران‌ بشناسند. جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ همه‌ جا منابع‌ خير و بركت‌ و معادن‌ علم‌ و حكمت‌ را به‌ مردم‌ معرفي‌ مي‌كند تا مردم‌ آن‌ منابع‌ و معادن‌ را بشناسند و از آن‌ استفاده‌ كنند و اطمينان‌ پيدا كنند كه‌ چه‌ ثروت‌ و سرمايه‌ ملي‌ دارند كه‌ تا ابد آنها را اداره‌ مي‌كند.

 انسان ها بزرگترين‌ منابع‌ و معادن‌ هستند و پيغمبري‌ كه‌ ادعا مي‌كند كه‌ پيشواي‌ تمامي‌ انسانها از اولين‌ و آخرين‌ است‌ و مردم‌ در دنيا و آخرت‌ وظيفه‌ دارند در دايره‌ ولايت‌ و حكومت‌ او انجام‌ وظيفه‌ كنند. لازم‌ است‌ چنانكه‌ هست‌ و با همان‌ سرمايه‌ هائي‌ كه‌ مجهز است‌ خود را معرفي‌ كند تا مردم‌ بدانند كه‌ او صاحب‌ علمي‌ بي‌ نهايت‌ و قدرتي‌ بي‌ نهايت‌ است‌ و اطمينان‌ پيدا كنند كه‌ در اطاعت‌ او به‌ ثروت‌ و قدرت‌ ابدي‌ مي‌رسند، با خيال‌ راحت‌تر دين‌ او و حكومت‌ او را بپذيرند. پس‌ ضعف‌ آن‌ بزرگوار در اين‌ حديث‌ ضعف‌ اجتماعي‌ او و ناشناخته‌ بودن‌ او در جامعه‌ بشريت‌ است‌ لازم‌ است‌ اين‌ ضعف‌ را برطرف‌ كند و خود را در آن‌ ثروت‌ و قدرت‌ نامتناهي‌ معرفي‌ نمايد.

 لطيفه‌ ششم‌ در اين‌ حديث‌ شريف‌ معرفي‌ حضرت‌ زهرا (س‌) به‌ آن‌ شأن‌ و مقامي‌ است‌ كه‌ نزد خدا دارد. آيات‌ و جملاتي‌ كه‌ در تعريف‌ حضرت‌ زهرا(س‌) وارد شده‌ است‌ همه‌ جا ايشان‌ را به‌ عنوان‌ اصل‌ و مبدأ تمامي‌ خيرات‌ و بركات‌ در دنيا و آخرت‌ معرفي‌ مي‌كند. حضرت‌ زهرا (س‌) را به‌ جاي‌ ظرفي‌ و فضائي‌ معرفي‌ مي‌كند كه‌ تمامي‌ ستاره‌ها و ماه‌ و خورشيدها و بركات‌ ديگر در اين‌ فضا پيدا مي‌شوند و زمين‌ و آسمان‌ به‌ وسيله‌ آنها جلوه‌ پيدا مي‌كند. شما به‌ فضاي‌ آسمان‌ نگاه‌ كنيد يك‌ فضائي‌ است‌ نامتناهي‌، اگر فضاي‌ محدودي‌ بود مثلاً چند صد هزار كيلومتر درصد هزار كيلومتر يك‌ چنان‌ ظرفيتي‌ نداشته‌ كه‌ مثل‌ چنين‌ خورشيدي‌ و ماه‌ و ستاره‌اي‌ در آن‌ خلق‌ شود. گفته‌اند شعاع‌ نور خورشيد تا مسافت‌ ده‌ سال‌ نوري‌ گسترش‌ دارد يعني‌ اگر ما آنقدر دور شويم‌ كه‌ خورشيد به‌ صورت‌ ستاره‌اي‌ جلوه‌ كند فاصله‌ ما از خورشيد برابر ده‌ سال‌ نوري‌ مي‌باشد همين‌ طور ستاره‌هاي‌ ديگر و كهكشان ها. اين‌ فضا كه‌ به‌ نام‌ آسمان‌ شناخته‌ شده‌ جاي‌ تولد ستاره‌ها و ماه‌ و خورشيد است‌ البته‌ فضائي‌ است‌ نامتناهي‌ ابتدا و انتها ندارد. كه‌ كسي‌ خود را به‌ ابتدا و انتهاي‌ آن‌ برساند نظير همين‌ فضائي‌ كه‌ براي‌ ستاره‌ها لازم‌ است‌ فضائي‌ براي‌ انبياء و اولياء و دانشمندان‌ عالم‌ لازم‌ است‌. انسان ها مانند فضاي‌ ستارگان‌ از نظر وسعت‌ فكر و استعداد با هم‌ تفاوت‌ دارند. بر اساس‌ همين‌ تفاوت‌ بعضي‌ها استادند و بعضي‌ها شاگرد استاد. بعضي‌ درجاتشان‌ بالاست‌ و بعضي‌ بالاتر خداوند مي‌فرمايد : تلك‌ الرسل‌ فضلنا علي‌ بعضهم‌ علي‌ بعض‌. يعني‌ پيغمبران‌ در يك‌ درجه‌ نيستند و با هم‌ تفاوت‌ دارند پيغمبر اكرم‌ فرمودند كه‌ اگر حضرت‌ موسي‌ و عيسي‌ در زمان‌ من‌ بودند چاره‌اي‌ نداشتند جز اين‌ كه‌ در اطاعت‌ من‌ باشند و از من‌ درس‌ و دانش‌ بياموزند. و اين‌ تفاوت‌ مربوط‌ به‌ وسعت‌ فكر و استعداد است‌. فكر پدر و مادر از كودكان‌ خود وسيع تر است‌ پس‌ بايستي‌ كودكان‌ در اطاعت‌ پدر و مادر باشند نه‌ پدر و مادر در اطاعت‌ كودكان‌ يا فكر علماء و دانشمندان‌ از فضاي‌ فكر مردم‌ عوام‌ وسيعتر است‌. لازم‌ است‌ كه‌ جاهل‌ تابع‌ عالم‌ باشد نه‌ عالم‌ تابع‌ جاهل ‌. به‌ همين‌ كيفيت‌ انسان ها از نظر عقل‌ و علم‌ و استعداد و وسعت‌ فهم‌ و دانش‌ با يكديگر تفاوت‌ دارند بعضي‌ها تا شعاع‌ صد هزار كيلومتر، مي‌بينند و بعضي‌ بيشتر همين‌ طور شعاع‌ فكر انسان ها محدود و نامحدود است‌ تا مي‌رسند به‌ انساني‌ كه‌ استادش‌ خدا بوده‌ و مجهز به‌ علم‌ نامتناهي‌ خدا شده‌ است‌ و خداوند آنها را به‌ علم‌ و دانش‌ خود مجهز كرده‌ است‌.

 يك‌ چنين‌ انسان هائي‌ از نظر وسعت‌ فكر و علم‌ و قدرت‌ نامتناهي‌ هستند اگر چه‌ انسانند مخلوق‌ خدا و بنده‌ خدا هستند وليكن‌ مجهز به‌ علم‌ و قدرت‌ الهي‌ شده‌اند. آن چنان‌ كه‌ خدا مي‌داند ، آنها هم‌ مي‌دانند و آن چنان‌ كه‌ خداوند مي‌تواند آنها هم‌ مي‌توانند. شاگردان‌ فارغ‌ التحصيل‌ در مكتب‌ خدا. ظرفيت‌ وجودي‌ يك‌ چنين‌ انساني‌ نامتناهي‌ است‌ ابتدا و انتها ندارد اگر خودشان‌ قلم‌ به‌ دست‌ بگيرند و يا تمامي‌ افراد بشر قلم‌ بدست‌ گيرند آنچه‌ آنها مي‌دانند و مي‌توانند بنويسند به‌ اخر نمي‌رسد. زيرا نامتناهي‌ يعني‌ يك‌ كتاب‌ بدون‌ آخر و يا يك‌ علم‌ بدون‌ انتها است‌. آنجا كه‌ خدا مي‌گويد درياها مداد و مركب‌ باشد كلمات‌ خدا به‌ آخر نمي‌رسد. هريك‌ از امام هاي‌ معصوم‌ را به‌ عنوان‌ كلمه‌ تام‌ و تمام‌ معرفي‌ مي‌كند و مي‌فرمايد و تمت‌ كلمه‌ ربك‌ صدقاً و عدلاً. يعني‌ با يك‌ چنين‌ انساني‌ كه‌ تربيت‌ كرده‌ام‌ كلمات‌ خود را به‌ انتها رسانيده‌ام‌. انتها در اين‌ آيه‌ يعني‌ انتهاي‌ بي‌ انتها زيرا اگر به‌ انتها برسد محدود است‌ كلمه‌ تام‌ و تمام‌ يعني‌ همان‌ كلمه‌اي‌ يا همان‌ شاگردي‌ كه‌ علم‌ كامل‌ استاد خود را فرا گرفته‌ و ديگر علمي‌ نيست‌ كه‌ نداند. همه‌ جا آنهارا كلمات‌ تامه‌ و اسماء حسني‌ معرفي‌ كرده‌اند. در اين‌ ميان‌ وجود مبارك‌ حضرت‌ زهرا (س‌) به‌ عنوان‌ آسمان‌ و يا فصا يا بيت‌ الله‌ معرفي‌ شده‌ است‌. اگر مي‌خواهيد خانه‌اي‌ براي‌ خدا پيدا كنيد كه‌ آن چه‌ خلق‌ مي‌كند در آن‌ خانه‌ ذخيره‌ كند آن‌ خانه‌ همين‌ فضاي‌ آفرينش‌ است‌ كه‌ اگر ميليون ها و ميلياردها برابر آن چه‌ آفريده‌ بيافريند، پر نمي‌شود باز هم‌ به‌ وسعت‌ خود باقي‌ است‌ براي‌ اين كه‌ مخلوقات‌ عددند و قابل‌ شماره ‌ و اشاره‌اند عدد به‌ بي‌ نهايت‌ نمي‌رسد و باز اگر مي‌خواهيد مكتبي‌ پيدا كنيد كه‌ تمامي‌ علم‌ الهي‌ را در خود جاي‌ دهد و هرگز قابل‌ پرشدن‌ نيست‌، آن‌ مكتب‌ وجود مبارك‌ حضرت‌ زهرا (س‌) مي‌باشد.

 فكري‌ است‌ نامتناهي‌ و استعدادي‌ است‌ بي‌ نهايت‌. بيت‌ الله‌ است‌ يعني‌ تمام‌ فيوضات‌ و بركاتي‌ كه‌ از جانب‌ خدا نازل‌ مي‌شود در اين‌ بيت‌الله‌ قرار مي‌گيرد. يعني‌ در وجود حضرت‌ زهرا (س‌). خداوند همه‌ جا حضرت‌ را به‌ صورت‌ مظروفي‌ معرفي‌ مي‌كند كه‌ ظرف‌ علم‌ الهي‌ است‌. آياتي‌ كه‌ در شأن‌ آن‌ حضرت‌ نازل‌ شده‌ و تعريفاتي‌ كه‌ در لسان‌ معصومين‌ از آن‌ بزرگوار شده‌ است‌، ايشان‌ را مظروف‌ علم‌ و دانش‌ قرآن‌ معرفي‌ مي‌كند. مانند انا انزلناه‌ في‌ ليله‌ القدر، انا انزلناه‌ في‌ ليله‌ مباركه‌ و يا در سوره‌ نور ايشان‌ را مشكوه‌ انوار معرفي‌ مي‌كند. مشكوه‌ ظرفي‌ است‌ كه‌ در دل‌ آن‌ چراغ ها روشن‌ مي‌شود. از همه‌ عجيب تر همين‌ سوره‌ كوثر است‌ كه‌ به‌ اتفاق‌ مسلمانان‌ در شأن‌ حضرت‌ زهرا (س‌) نازل‌ شده‌ است‌ كه‌ خداوند او را كوثر معرفي‌ نموده‌ است‌. كوثر از نظر ادبي‌ بالاتر از كثير و كثرت‌ است‌. يعني‌ فيضي‌ كه‌ از كثير بالاتر است‌.

 از كثرت‌ هم‌ بالاتر است‌. بالاتر از كثير و كثرت‌ يعني‌ نامتناهي‌ زيرا اعداد هرچه‌ هم‌ زياد باشد كثير است‌، كوثر نيست‌. اگر انسان ها از ازل‌ تا به‌ ابد با اين‌ ماشين ها اعداد را شمارش‌ كنند و آخرين‌ عدد را روي‌ صفحه‌ ظاهر كنند همه‌ اين‌ اعداد كثير است‌ كوثر نيست‌. كثير يعني‌ اعداد متناهي‌ و كوثر يعني‌ فوق‌ اعداد متناهي‌ يا به‌ تعبير ديگر هر عددي‌ مبدأ لازم‌ دارد مثلاً اگر دريا را به‌ قطرات‌ تقسيم‌ كنيم‌ تمامي‌ آن‌ قطرات‌ عدد است‌ و قابل‌ شمارش‌ وليكن‌ دريا عدد نيست‌، مبدأ اعداد است‌. اعداد به‌آخر مي‌رسد وليكن‌ مبدأ اعداد به‌ آخر نمي‌رسد. خداوند ايشان‌ را مبدأ علوم‌ و بركات‌ معرفي‌ مي‌كند. و ائمه‌ ايشان‌ را ما در امامت‌ معرفي‌ مي‌كنند. امام‌ بدون‌ امامت‌، امام‌ نيست‌. امامت‌ سرمايه‌هاي‌ وجودي‌ امام‌ است‌ كه‌ علم‌ و حكمت‌ و قدرت‌ و شجاعت‌ و ساير تجهيزات‌ باشد. امام‌ بدون‌ علم‌ و قدرت‌ و حكمت‌ امام‌ نمي‌شود.

 حضرت‌ زهرا مادر امامت‌ است‌ كه‌ در تعريفش‌ فرمودند ولها امومة‌ الائمه‌. يعني‌ مادري‌ امامت‌ و امام ها با اوست‌. تمام‌ اين‌ كلمات‌ كه‌ ايشان‌ را به‌ عنوان‌ ظرف‌ علم‌ قرآن‌ و بركات‌ الهي‌ و مشكوه‌ نور و ليله‌ مباركه‌ و كوثر معرفي‌ مي‌كند و يا فضائي‌ معرفي‌ مي‌كند كه‌ ستارگان‌ هدايت‌ در آن‌ فضا مي‌درخشند و يا ايشان‌ را بيت‌ الله‌ معرفي‌ مي‌كند و ائمه‌ را اهل‌ البيت‌ معرفي‌ مي‌كند. همه‌ اين ها يك‌ حقيقت‌ را پرورش‌ مي‌دهند يعني‌ خداوند ايشان‌ را مبدأ تمامي‌ فيوضات‌ و بركات‌ مادي‌ و معنوي‌ در دنيا و در آخرت‌ قرار داده‌ است‌ لذا پيغمبر اكرم‌ هم‌ بايستي‌ سند نبوت‌ خود را و يا بركات‌ وجودي‌ خود را به‌ امضاء آن‌ حضرت‌ برساند و از آن‌ جمله‌ تاج‌ كرامت‌ الهي‌ در حديث‌ كساء.

 لذا به‌ دخترش‌ زهرا مي‌گويد كسوت‌ الهي‌ من‌ را بياور و به‌ قامت‌ من‌ بپوشان‌ نمي‌گويد كسوت‌ الهي‌ را بياور تا بپوشم‌. مي‌گويد كسوت‌ الهي‌ را بياور يعني‌ اين‌ تاج‌ و كرامت‌ را روي‌ سر من‌ بگذار تا مردم‌ مرا در اين‌ كسوت‌ و تاج‌ و تخت‌ ببينند و ادعا نكنند كه‌ خليفه‌ من‌ باشند در مسند حكومت‌ من‌ بنشينند. همان طور كه‌ در عرف‌ تاجگذاري‌ هم‌ جا افتاده‌ است‌ كه‌ يك‌ انساني‌ برتر و بالاتر بايستي‌ تاج‌ سلطان‌ را روي‌ سر او بگذارد. در آن‌ زمان هاي‌ قديم‌ كه‌ آن‌ را عصر حجر مي‌نامند پرنده‌اي‌ بود به نام‌ هما مردم‌ در صحرائي‌ جمع‌ مي‌شدند و مي‌گفتند آن‌ پرنده‌ روي‌ سر هركس‌ بنشيند سلطان‌ مردم‌ شناخته‌ مي‌شود و مردم‌ او را به‌ سلطنت‌ قبول‌ مي‌كنند. كلمات‌ هما و همايون‌ هم‌ از نام‌ همان‌ مرغي‌ گرفته‌ شده‌ است‌ كه‌ روي‌ سر انساني‌ مي‌نشست‌ و سلطان‌ مردم‌ شناخته‌ مي‌شد. شاعر مي‌گويد. هماي‌ بر سر مرغان‌ از آن‌ شرف‌ دارد كه‌ استخوان‌ خورد و جانور نيازارد. شهرت‌ يافته‌ است‌ كه‌ اين‌ مرغ‌ به نام‌ هماي‌، شرافت‌ دارد اگر روي‌ سر انساني‌ بنشيند سلطان ‌مي شود يعني‌ ابن‌ مرغ‌ جاي‌ تاج‌ سلطان‌ شناخته‌ نشيند و او به‌ سلطنت‌ انتخاب‌ مي‌شود و اين‌ هماي‌ واقعي‌ كه‌ مهر و محبتش‌ يا معرفتش‌ اگر ذره‌ المثقالي‌ به‌ قلب‌ كسي‌ تعلق‌ پيدا كند آن‌ قلب‌ ازآتش‌ جهنم‌ و يا از جهل‌ و خرافات‌ آزاد مي‌شود، حضرت‌ زهرا است‌ كه ‌فرمودند: سميت‌ فاطمه‌ لان‌ الناس‌ فطمو عن‌ معرفتها. يعني‌ هركس‌ از شير علم‌ و معرفت‌ اين‌ مادر قطره‌اي‌ استفاده‌ كند وجود او برآتش‌ جهنم‌ حرام‌ مي‌گردد و جاي‌ ديگر گفته‌اند سميت‌ فاطمه‌ لانها فطمت‌ شيعتها عن‌ النار يعني‌ فاطمه‌ ناميده‌ شده‌ كه‌ شيعيان‌ خود را از آتش‌ جدا كرده‌ است‌. و اين‌ ممنوعيت‌ به‌ معناي‌ پيدايش‌ خاصيتي‌ از معرفت‌ حضرت‌ زهرا در وجود شيعيان‌ است‌ كه‌ شيعيان‌ گرچه‌ ميان‌ آتش‌ جهنم‌ باشند يا از جهنم‌ عبور كنند مانند ابراهيم‌ خليل‌ در ميان‌ آتش‌ اند يعني‌ آتش‌ در دلي‌ كه‌ چنين‌ سرمايه‌اي‌ دارد معرفت‌ حضرت‌ زهرا است‌ محبت‌ حضرت‌ زهرا و معرفت‌ او ، اثر نمي‌گذارد. آن‌ قلب‌ را نمي‌سوزاند و از اين‌ قبيل‌ در ميان‌ امام هاي‌ معصوم‌ رتبه‌ دارد و آن‌ معرفتي‌ كه‌ ملاك‌ نجات‌ است‌ كه‌ اگر حاصل‌ شد انسان‌ به‌ حقانيت‌ شناخته‌ مي‌شود و اگر حاصل‌ نشد تكليفش‌ روشن‌ نيست‌.معرفت حضرت و آشنائي به ولايت او است.

 لذا پيغمبر اكرم‌ در اين‌ مجلس‌ تاجگذاري‌ او را به‌ اهل‌ عالم‌ معرفي‌ مي‌كند كه‌ من‌ تاج‌ و تخت‌ نبوت‌ خود را از دخترم‌ زهرا گرفته‌ام‌.

 لطيفه‌ هفتم‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ مجلس‌ تاجگذاري‌ و نشان‌ و مدال‌ پيغمبر اكرم‌ و ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ بايستي‌ در مرئي‌ و منظر تمامي‌ اهل‌ عالم‌ باشد. اهل‌ آسمان ها و زمين ها و با يك‌ كلمه‌ ما سوي‌ الله‌ لازم‌ است‌ به‌ اين‌ مجلس‌ توجه‌ داشته‌ باشند و اين‌ مجلس‌ و صاحب‌ مجلس‌ را چنان‌ كه‌ هستند بشناسند. در عالم‌ اسلام‌ سه‌ حادثه‌ بوجود آمده‌ كه‌ در مرئي‌ و منظر تمام‌ اهل‌ عالم‌ و اهل‌ آسمان ها و زميني ها قرار گرفته‌ است‌.

يعني‌ جشن‌ جهاني‌ يا به‌ عبارت‌ ديگر جشني‌ در تمام‌ عوالم‌ و يا عزائي‌ در تمام‌ عوالم‌.

جشن‌ و عزا در عالمي‌ كه‌ خدا سلطان‌ آن‌ عالم‌ است‌ يكي‌ از آنها حادثه‌ غدير خم‌ بوده‌ كه‌ پيغمبر اكرم‌، علي‌ عليه‌ السلام‌ و ائمه‌ را معرفي‌ مي‌كند و ديگري‌ ازدواج‌ حضرت‌ زهرا (س‌) با حضرت‌ امير (ع‌) بوده‌ است‌ و از آن‌ حادثه‌ها مجلس‌ تاجگذاري‌ پيغمبر اكرم‌ و آن‌ عزاي‌ عمومي‌ هم‌ منظره‌ عاشوراي‌ امام‌ حسين‌ عليه‌ السلام‌ است‌.

 حوادثي‌ است‌ مربوط‌ به‌ تمام‌ عوالم‌ خلقت‌ و خلايق‌ عوالم‌. زيرا انسان هاي‌ كامل‌ در مقابله‌ با خدا شناخته‌ مي‌شوند نه‌ با خلق‌ خدا.

 خلايق‌ را وقتي‌ با يكديگر مقايسه‌ كني‌ مانند اعداد در مقابل‌ يكديگرند. يكي‌ فقط‌ يك‌ واحد است‌ و آن‌ ديگري‌ ده‌ واحد. همان طور به‌ تفاوت‌. يعني‌ يك‌ انسان‌ از صد نفر انسان‌ بالاتر است‌ مانند انسان‌ عالم‌ و انسان‌ جاهل‌ و آن‌ انسان‌ ديگر از هزار انسان‌ بالاتر است‌. شجاعان‌ ميدان‌ جنگ‌ را كه‌ نمره‌ مي‌دادند مي‌گفتند بالاتر از صد سرباز، بالاتر از هزار سرباز و به‌ همين‌ كيفيت‌. همه‌ جا پيغمبران‌ با پيغمبران‌ مقايسه‌ مي‌شوند. حضرت‌ عيسي‌ از موسي‌ بالاتر. حضرت‌ ابراهيم‌ از پيغمبران‌ ديگر بالاتر اين‌ مقابله‌ها و بالا پائين‌ها مربوط‌ به‌ درجات‌ تكامل‌ و كلاس هاي‌ درس‌ است‌ كه‌ يكي‌ به‌ تعبير ما ديپلم‌ است‌ و آن‌ ديگري‌ ليسانس‌ و دكتر. وليكن‌ انسان هاي‌ كاملي‌ كه‌ صاحب‌ معراجند در مقام‌ لقاء اللهي‌ قرار مي‌گيرند. با خدا رو به رو مي‌شوند و مستقيماً از خدا ياد مي‌گيرند. از دايره‌ خلقت‌ عالم‌ و ظرفيت‌ خود خارج‌ شده‌ به‌ دايره‌ علم‌ الهي‌ وارد مي‌شوند با ساير مردم‌ و اعداد ديگر قابل‌ مقايسه‌ نيستند. همه‌ افراد عددند و آنها بي‌ نهايت.‌ پس‌ آنها با خدا خوانده‌ مي‌شوند ، برابر خدا قرار مي‌گيرند هرچه‌ از خدا انتظار داريم‌ از آنها انتظار داريم‌ و هرچه‌ از خدا مي‌دانيم‌ از آنها مي‌دانيم‌.

 و اين‌ تعريفات‌ به‌ معناي‌ تبديل‌ ذات‌ انسان‌ به‌ ذات‌ خدا نيست‌. بعضي‌ افراد شيعيان‌ را متهم‌ مي‌كنند كه‌ امام هاي‌ خود را خدا مي‌دانند بلكه‌ به‌ معناي‌ فراگيري‌ علم‌ خداوند متعال‌ است‌. كسي‌ كه‌ دريا را در اختيار دارد برابر دريا آب‌ حيات‌ در اختيار دارد. خودشان‌ فرموده‌اند: نزلونا عن‌ الربوبيه‌ ثم‌ قولو في‌ شأننا ما تريدون‌. يعني‌ ما را از خدا بودن‌ پائين‌ بياوريد خدا نيستيم‌، خلق‌ خدائيم‌ بعد هر چه‌ مي‌خواهيد وصف‌ كنيد كمتر وصف‌ كرده‌ايد. خداوند آنها را درجاي‌ خود نشانده‌ است‌. كسي‌ جانشين‌ كسي‌ مي‌شود كه‌ برابر او و مثل‌ او باشد. تا بتواند كار او را مانند او انجام‌ دهد.

 خداوند كه‌ در علم‌ و قدرت‌ نامتناهي‌ است‌ شاگرداني‌ لازم‌ دارد به‌ ظرفيت‌ نامتناهي‌. لذا خداوند قرآن‌ را و پيغمبر و امام ها را علم‌ نامتناهي‌ معرفي‌ مي‌كند. از اين‌ جهت‌ ما سوي‌ الله‌ بايستي‌ آنها را بشناسند زيرا آنها در ملك‌ خدا خليفه‌ خدا هستند و تمام‌ عالم‌ خلقت‌ ملك خدا است‌

پس‌، بايستي‌ حوادث‌ مربوط‌ به‌ آنها در مرئي‌ و منظر تمام‌ اهل‌ عالم‌ قرار گيرد. جشن‌ آنها جشن‌ عمومي‌ جهاني‌ است‌ و عزاي‌ آنها هم‌ به‌ همين‌ كيفيت‌ لذا حوادث‌ مذكور غديرخم‌ و اين‌ جشن‌ تاجگذاري‌ و جشن‌ ازدواج‌ و عزاي‌ عاشورا جشن‌ تمامي‌ مخلوقات‌ خدا و يا عزاي‌ تمامي‌ آنهاست‌. جملات‌ آخر حديث‌ كساء يك‌ چنين‌ وضعيتي‌ را مشخص‌ مي‌كند كه‌ خداوند در برابر تمامي‌ مخلوقات‌ خود و تمامي‌ موجودات‌ كه‌ به‌ خدا توجه‌ دارند با خدا مي‌گويند و مي‌شنوند همه‌ آنها را متوجه‌ اين‌ تاجگذاري‌ مي‌كند تا تمام‌ بندگان‌ وظائف‌ خود را بشناسند و به‌ رهبران‌ ابدي‌ خود معرفت‌ پيدا كنند. و در اين‌ رابطه‌ فرشته‌ها و يا تمامي‌ دانشمنداني‌ كه‌ به‌ خدا توجه‌ دارند به‌ زبان‌ حال‌ و يا مقال‌ عرض‌ كردند: پروردگارا، آنها چه‌ كساني‌ هستند كه‌ كسوت‌ الهي‌ پوشيده‌اند و تاج‌ كرامت‌ به‌ سر گذاشته‌اند. خداوند آنها را معرفي‌ كرد و در تعريف‌ آنها فرمود هم‌ فاطمه‌ و ابوها و بعلها و بنوها يعني‌ آن‌ انوار مقدس‌ فاطمه‌ و پدرش‌ و شوهرش‌ و فرزندانش‌ هستند.

 لطيفه‌ هشتم‌ و عجيب‌ در اين‌ تعريف‌ كه‌ بوسيله‌ بسياري‌ از آيات‌ و احاديث‌ تأئيد مي‌شود اين‌ است‌ كه‌ معصومين‌ را به‌ وسيله‌ زهرا معرفي‌ كرد. زيرا يكي‌ از وسائل‌ تعريف‌ اين‌ است‌كه‌ مضاف‌ را به‌ وسيله‌ مضاف‌ اليه‌ تعريف‌ مي‌كنند. وقتي‌ پدر بيشتر مشهور باشد مي‌گويند: پسر فلاني‌ يا اگر پسر بيشتر مشهور باشد مي‌گويند پدر فلاني‌. مضافه‌ به‌ وسيله‌ مضاف‌ اليه‌ كه‌ معروف تر و مشهورتر است‌ شناخته‌ مي‌شود. در كره‌ زمين‌ وقتي‌ امام ها را تعريف‌ مي‌كنند به‌ وسيله‌ رسول‌ خدا كه‌ معروف تر است‌ تعريف‌ مي‌كنند. مي‌گويند پسر و دختر رسول‌ خدا زيرا آن‌ حضرت‌ از ائمه‌ عليهم‌ السلام‌ بيشتر شهرت‌ دارد. در تعريف‌ نام‌ پيغمبر را ذكر مي‌كنند. و ديگران‌ را به‌ وسيله‌ آن‌ حضرت‌ معرفي‌ مي‌كنند. وليكن‌ دلائلي‌ داريم‌ كه‌ عندالله‌ و عندالملائكه‌ المقربين‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها از معصومين‌ ديگر معروف تر است‌. كه‌ ما سوي‌ الله‌ و اهل‌ آسمان ها بعد از آشنائي‌ به‌ خداوند متعال‌ در درجه‌ بعد حضرت‌ زهرا(س‌) را مي‌شناسند. زيرا خداوند ابتدا نام‌ زهرا (س‌) را ذكر مي‌كند مي‌فرمايد آنها كه‌ كسوت‌ الهي‌ پوشيده‌اند و اين‌ همه‌ جلال‌ و شكوه‌ پيدا كرده‌اند فاطمه‌ و پدر فاطمه‌ و شوهر فاطمه‌ و فرزندان‌ او هستند. دليل‌ اين‌ تعريف‌ را بعضي‌ احاديث‌ روشنتر مي‌كند. حديث‌ در دلائل‌ نامگذاري‌ حضرت‌ فاطمه‌ (س‌) با كلمه‌ زهرا وارد شده‌ است‌. از امام‌ صادق‌ عليه‌ السلام‌ مي‌پرسند چرا فاطمه‌ ما در شما به‌ زهرا نامگذاري‌ شده‌ است‌.

 زهرا يعني‌ يك‌ موجود درخشنده‌ و با طراوت‌. درختي‌ و گياهي‌ كه‌ بسيار با طراوت‌ است‌ سبز و خرم‌ است‌. با برگ ها و گل ها و ميوه‌ هايش‌ همه‌ را به‌ طرف‌ خود جلب‌ مي‌كند. يك‌ چنين‌ گياه‌ و درختي‌ را زهره‌ يا زهرا مي‌نامند. مي‌گويند زهر الربيع‌ يعني‌ علف هاي‌ درخشنده‌ با طراوت‌ فصل‌ بهار. در ميان‌ ستارگان‌ هم‌ كه‌ ستاره‌ زهره‌ از همه‌ آنها بهتر و بيشتر مي‌درخشد زهره‌ ناميده‌اند كه‌ اين‌ ستاره‌ها در درجه‌ اول‌ جلب‌ نظر مي‌كند و ستاره‌هاي‌ ديگر در درجات‌ بعد. امام‌ عليه‌ السلام‌ فرمودند مادر ما زهرا (س‌) در برابر فرشتگان‌ و اهل‌ آسمان‌ از ديگران‌ بيشتر مي‌درخشد و بيشتر نورانيت‌ دارد. دليلش‌ اين‌ است‌ كه‌ فرشتگان‌ در ظلمت‌ و تاريكي‌ بودند. از تاريكي‌ فضاي‌ خود به‌ خدا ناليدند و شكايت‌ كردند. كه‌ پروردگارا، ما را از اين‌ تاريكي‌ برهان‌. خداوند فاطمه‌ زهرا (س‌) را در افق‌ فكر آنها و يا فضاي‌ زندگي‌ آنها طالع‌ نمود و تمام‌ فرشتگان‌ در شعاع‌ نور علم‌ آن‌ حضرت‌ درخشيدند و همه‌، آن‌ حضرت‌ را شناختند. خدا به‌ آنها فرمود اين‌ خورشيدي‌ كه‌ كه‌ در افكار شما طلوع‌ كرده‌ حبيبه‌ من‌ و ملكه‌ بهشت‌ حضرت‌ زهرا (س‌) است‌. نظر به‌ اين كه‌ آنها بيشتر حضرت‌ زهرا(س‌) را شناختند خداوند معصومين‌ ديگر را از طريق‌ انتساب‌ به‌ آن‌ حضرت‌ معرفي‌ كرد فرمود هم‌ فاطمه‌ و ابوها و...

معناي‌ درخشندگي‌ فضاي‌ فرشتگان‌ به‌ نور حضرت‌ زهرا (س):

 توجيه‌ حديث‌ شريف‌ به‌ اين‌ كيفيت‌ است‌ كه‌ فرشتگان‌ عوامل‌ آفريننده‌ و عوامل‌ آفرينش‌ عالم‌ خلقتند. فرشتگان‌ در عالم‌ خلقت‌ مانند نيروي‌ برق‌ در صنايع‌ برقي‌ هستند. اين‌ نيروي‌ برق‌ كه‌ يك‌ عامل‌ درخشنده‌ با بركت‌ است‌ كه‌ در يك‌ آن‌ تمام‌ صنايع‌ برقي‌ را جان‌ مي‌دهد و يا جان‌ آنها را مي‌گيرد. تا زماني‌ كه‌ مكتوم‌ و مجهول‌ باشد و كسي‌ نباشد آن‌ را بشناسد از وجودش‌ استفاده‌ كند مانند گنجي‌ است‌ كه‌ زير خاك‌ دفن‌ شده‌ است‌ گنج‌ زير خاك‌ به‌ زبان‌ حال‌ شكايت‌ دارد كه‌ اي‌ خدا من‌ بايستي‌ زينت‌ قيافه‌ خانم هاي‌ بهشت‌ باشم‌، زينت‌ بازار انسان ها باشم‌. چرخ‌ زندگي‌ مردم‌ را بچرخانم‌ به‌ زندگي‌ مردم‌ حيات‌ و حركت‌ بدهم‌ و اكنون‌ در دل‌ خاك‌ پنهانم‌ كسي‌ نيست‌ مرا بداند و بشناسد. واز وجود من‌ استفاده‌ كند. خداوند اگر بخواهد به‌ شكايت‌ گنج هاي‌ زير خاك‌ رسيدگي‌ كند بايستي‌ عالمي‌ را مأمور كند كه‌آن جا گنج‌ است‌ استخراج‌ كن‌ و بازار خود را به‌ وسيله‌ آن‌ زينت‌ بده‌ پس‌ آن‌ عالم‌ گنج‌ شناس‌ كه‌ گنج‌ را استخراج‌ مي‌كند و به‌ بازار مي‌آورد يك‌ عالمي‌ است‌ كه‌ به‌ گنج‌ زير خاك‌ حيات‌ و حركت‌ داده‌ و او را تاج‌ سر پادشاهان‌ و آويزه‌ گوش‌ حوريان‌ بهشتي‌ ساخته . كسي‌ هم‌ كه نيروي‌ برق‌ با اين‌ عظمت‌ را از دل‌ طبيعت‌ استخراج‌ مي‌كند و به‌ زندگي‌ مردم‌ حيات‌ و حركت‌ مي‌دهد مانند چراغي‌ است‌ كه‌ نيروي‌ برق‌ را از آن‌ تاريكي‌ آزاد نموده . صحنه‌ حيات‌ و زندگي‌ مردم‌ را به‌ وسيله‌ آن‌ روشن‌ كرده‌ است‌. پس‌ مخترع‌ برق‌، برق‌ را از تاريكي‌ نجات‌ داده‌ و اين‌ نيرو را در حالي‌ كه‌ مكتوم‌ و مجهول‌ بوده‌ است‌ در مرئي‌ و منظر مردم‌ قرار داده‌. همين طور در عالم‌ خلقت‌ نيروي‌ عظيم‌ و عجيبي‌ است‌ كه‌ به‌ وسيله‌ آن‌ تمام‌ ذرات‌ و حشرات‌ و حيوانات‌ و هر چه‌ هست‌، حيات‌ و حركت‌ پيدا مي‌كنند. شما تمام‌ عالم‌ آفرينش‌ را از آن‌ ذرات‌ بسيار كوچك‌ در انتهاي‌ ضعف‌ و ناتواني‌ در نظر گرفته‌ مانند پيكري‌ كه‌ فاقد حيات‌ و حركات‌ است‌ بشناسيد. اين‌ پيكر عظيم‌ عالم‌ خلقت‌ از ذرات‌ اوليه‌ تا بزرگ ترين‌ كهكشان ها و آسمان ها همان‌ پيكر بي‌ جانند. پيكر بي‌ حيات‌ و بي‌ حركت‌.

 قهرأ تمامي‌ ذرات‌ و كرات‌ كه‌ در ظلمت‌ موت‌ و جهل‌ محبوس‌ شده‌اند به‌ زبان‌ حال‌ به‌ خدا مي‌نالند. انسان ها هم‌ به‌ همين‌ كيفيت‌ تا زماني‌ كه‌ از دل‌ خاك‌ و آب‌ و كرات‌ هستند و خلق‌ نشده‌اند به‌ زبان‌ حال‌ به‌ خدا مي‌نالند و شكايت‌ دارند كه‌ اي‌ خدا لباس‌ خلقت‌ به‌ تن‌ ما بپوشان‌ و ما را از دل‌ خاك‌ بيرون‌ كن‌ تا چنين‌ مردان‌ و زناني‌ باشيم‌ كه‌ عظمت‌ تو را به‌ نمايش‌ بگذاريم‌ و دنيا را آباد كنيم‌.

 از اين‌ شكايت‌ تعبير به‌ عالم‌ ذر مي‌كنند يعني‌ عالمي‌ كه‌ ما انسان ها يك‌ ذره‌ بسيار كوچك‌ و غير قابل‌ نمايش‌ بوده‌ايم‌. خداوند به‌ شكايت‌ اين‌ جهان‌ آفرينش‌ كه‌ درتاريكي‌ موت‌ و جهل‌ است‌ رسيدگي‌ مي‌كند و اين‌ كارخانه‌ عظيم‌ را به‌ يك‌ چنين‌ كيفيتي‌ كه‌ مي‌بينيد و مي‌دانيد به‌ كار مي‌اندازد.

 حيات‌ دادن‌ به‌ موجودات‌ عالم‌ يك‌ صنعت‌ عجيب‌ و عظيمي‌ است‌ كه‌ بدون‌ علت‌ غائي‌ قابل‌ ظهور نيست‌ و لغويت‌ پيدا مي‌كند. خدا كه‌ مي‌خواهد يك‌چنين‌ عجايبي‌ بوجود آورد و يك‌ چنين‌ عوالمي‌ خلق‌ كند از او مي‌پرسند براي‌ چه‌ كسي‌ اين‌ بناي‌ عظيم‌ را مي‌سازي‌ و اين‌ عالم‌ آفرينش‌ را كه‌ به‌ دنيا و آخرت‌ تقسيم‌ مي‌شود براي‌ چه‌ كسي‌ خلق‌ مي‌كني‌ مانند كسي‌ كه‌ در كوير يا در ميان‌ جنگل‌ بناي‌ بسيار مجلل‌ و باشكوه‌ مي‌سازد. ميلياردها تومان‌ براي‌ آن‌ بنا خرج‌ مي‌كند از او مي‌ پرسند اين‌ بناي‌ مجلل‌ را براي‌ چه‌ كسي‌ ساختي‌. لازم‌ است‌ شخصيت‌ عظيمي‌ را معرفي‌ كند كه‌ صاحب‌ آن‌ بنا و ساكن‌ آن‌ باشد. بين‌ آن‌ شخصيت‌ عظيم‌ و اين‌ بناي‌ مدون‌ و مجهز مناسبتي‌ وجود داشته‌ باشد. اگر بگويد براي‌ حشرات‌ و حيوانات‌ جنگل‌ آفريده‌ام‌ همه‌ به‌ او مي‌خندند كه‌ چه‌ كار احمقانه‌ و سفيهانه‌اي‌ كه‌ يك‌ چنين‌ بنائي‌ را براي‌ گرگ‌ و پلنگ‌ خلق‌ كنند.

 اين‌ سئوالي‌ است‌ كه‌ عقلا و دانشمندان‌ و مخصوصاً عقول‌ كامل‌ از خداوند متعال‌ مي‌پرسند كه‌ يك‌ چنين‌ بناي‌ عظيم‌ مجهز و مزين‌ به‌ اين‌ ستاره‌ها و ماه‌ و خورشيدها و انسان ها و عجايب‌ ديگر . خدايا براي‌ چه‌ كسي‌ اين‌ عالم‌ را آفريدي‌ تنها جوابي‌ كه‌ عقلا را قانع‌ مي‌كند و جواب‌ منطقي‌خدا شناخته‌ مي‌شود اين‌ است‌ كه‌ شخصيت هائي‌ را معرفي‌ كند كه‌ فوق‌ عالم‌ و آدم‌ هستند و نفرات‌ اول‌ و دوم‌ بعد از خودش‌ مي‌باشند. يعني‌ علت‌ غائي‌ عالم‌ خلقت‌. وجود يك‌ چنين‌ شخصيت هائي‌ كه‌ ايجاب‌ مي‌كند يك‌ چنين‌ عجايبي‌ خلق‌ شود. كسي‌ است‌ كه‌ تمامي‌ فرشتگان‌ و يا انسان هاي‌ مكتوم‌ و مجهول‌ را از كتم‌ عدم‌ و از وادي‌ ظلماني‌ به‌ ظهور آورده‌ و علت‌ غائي‌ خلقت‌ آنها شده‌ است‌. همان طور كه‌ نيروي‌ برق‌ تشكر مي‌كند از كسي‌ كه‌ او را از حبس‌ طبيعت‌ آزاد كرده‌، تمامي‌ كائنات‌ هم‌ كه‌ در حبس خانه‌ طبيعت‌ بوده‌اند نمود و نمايشي‌ نداشته‌اند تشكر مي‌كنند از كسي‌ كه‌ عامل‌ نمود و نمايش‌ آنها شده‌ است‌ يعني‌ همان‌ انسان‌ كامل‌ كه‌ لياقت‌ دارد خداوند يك‌ چنين‌ جهاني‌ و انساني‌ براي‌ او خلق‌ كنند. لذا وقتي‌ فرشتگان‌ كه ‌ عوامل‌ عالم‌ آفرينش‌اند شكايت‌ كردند كه‌ در حبس‌ خانه‌ طبيعت‌ محبوسند خداوند با نور علم‌ حضرت‌ زهرا (س‌) يعني‌ كسي‌ كه‌ لياقت‌ دارد چنين‌ جهاني‌ براي‌ او خلق‌ شود آنها را از مجهولي‌ و تاريكي‌ نجات‌ داد تمام‌ آفريدگان‌ حق‌ دارند منت‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها را بكشند و تشكر كنند كه‌ عامل‌ حركت‌ و حيات‌ آنها شده‌ و آنها را از ديار عدم‌ به‌ منصه‌ ظهور آورده‌. به‌ آنها حيات‌ و حركت‌ داده‌ است‌ روايات‌ و احاديث‌ از اين‌ قبيل‌ در تعريف‌ حضرت‌ زهرا (س‌) زياد است‌ كه‌ ما يكي‌ از آنها را در معرفي‌ آن‌ بزرگوار توضيح‌ داديم‌.

 لطيفه‌ نهم‌ در داستان‌ حديث‌ كساء كه‌ مطلوب‌ است‌ و مورد سئوال‌ واقع‌ مي‌شود دلائل‌‌ اوليت‌ حضرت زهرا سلام‌ الله‌ عليها در مكتب‌ اولياء خدا مي‌باشد.

 همه‌ جا بر طبق‌ آيات‌ و رواياتي‌ كه‌ در قرآن‌ و يا از ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام‌ داريم‌ زهرا به‌ عنوان‌ يك‌ امتياز برتر و بالاتر نمايش‌ پيدا مي‌كند. مثلاً در تعريف‌ علم‌ و دانش‌ و حكمت‌ و علوم‌ الهي‌ كه‌ از جانب‌ خدا به‌ سوي‌ خلق‌ تنزل‌ پيدا مي‌كند ، حضرت‌ زهرا به‌ عنوان‌ ظرف‌ آن‌ علوم‌ معرفي‌ مي‌شود. مانند اقيانوسي‌ كه‌ ظرف‌ يك‌ اقيانوس‌ ديگر مي‌شود و ساير اولياء الله‌ به‌ عنوان‌ نهري‌ شناخته‌ مي‌شوند كه‌ به‌ آن‌ اقيانوس‌ متصل‌اند. مثلاً در تعريف‌ علم‌ خدا كه‌ به‌ قلب‌ پيغمبر اكرم‌ تعلق‌ مي‌گيرد خداوند مي‌فرمايد: و نزلناه‌ علي‌ قلبك‌ لتكون‌ من‌ المنذرين‌. يعني‌ ما نور قرآن‌ را بر قلب‌ تو تابش‌ داديم‌ و قلب‌ تو را به‌ نور علم‌ قرآن‌ مجهز كرديم‌ تا آينده‌ها و نتايج‌ اعمال‌ بد و خوب‌ را بداني‌ و مردم‌ را از عذاب‌ الهي‌ بترساني‌ پس‌ كيفيت‌ نزول‌ قرآن‌ را به‌ عنوان‌ تابش‌ نور قرآن‌ بر قلب‌ پيغمبر تعريف‌ مي‌كند و اما در تعريف‌ اين كه‌ اين‌ علم‌ چگونه‌ بر قلب‌ حضرت‌ زهرا (س‌) نازل‌ شده‌ است‌ حضرت‌ زهرا را به‌ عنوان‌ ظرفي‌ معرفي‌ مي‌كند كه‌ علم‌ قرآن‌ در آن‌ ظرف‌ قرار گرفته‌ و پرورش‌ پيدا كرده‌ است‌.

 يك جا مي‌گويد: انا انزلناه‌ في‌ ليلة‌ القدر و گفته‌اند ليلة‌ القدر وجود حضرت‌ زهرا (س‌) مي‌باشد و يا جاي‌ ديگر فرمودند انا انزلناه‌ في‌ ليلةٍ مباركةٍ.

 ما قرآن‌ را در آن‌ شب‌ با بركت‌ نازل‌ كرديم‌. و درآن‌ شب‌ با بركت‌ مقدرات‌ بشر تعيين‌ مي‌شود. ائمه‌ تفسير كرده‌اند و فرمودند شب‌ با بركت‌ وجود حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها مي‌باشد. و مقدرات‌ الهي‌ در حضور او و در وجود او معين‌ مي‌شود به‌ همين‌ كيفيت‌. يعني‌ اولين‌ دقيقه‌ و ساعتي‌ كه‌ قلم‌ خدا روي‌ كاغذ مي‌رود و حادثه‌اي‌ را براي‌ بشريت‌ مقدر و مقرر مي‌كند آن‌ قلم‌ در لوح‌ دل‌ حضرت‌ زهرا به كار مي‌رود يا در زمينه‌ فكر او مقدرات‌ نوشته‌ مي‌شود. پيغمبر اكرم‌ و ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام ‌هم‌ حضرت‌ زهرا (س) را به‌ منزله‌ مادر خود معرفي‌ مي‌كنند البته‌ اين‌ مادري‌ به‌ معناي‌ توليد نيست‌ و الا مادرهاي‌ اصلي‌ مادر اميرالمومنين‌ (ع‌) است‌ كه‌ امام‌ را به دنيا آورده‌ يا مادر فاطمه‌ زهرا (س‌) است‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ را به‌ دنيا آورده‌ است‌. در اين‌ رابطه‌ پيغمبر اكرم‌ او را ام‌ ابيها معرفي‌ مي‌كند. او مادر پدرش‌ است‌ و بهترين‌ تعريف‌ از بيان‌ اهميت‌ و روحانيت‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌عليها وارد شده‌ اين‌ جمله‌ است‌ كه‌ فرمودند: و لها امومه‌ الائمه‌. يعني‌ مادري‌ امام ها با حضرت‌ زهرا (س‌) است.‌ مادري‌ امام ها يعني‌ مادري‌ امامت‌. امام ها هركدام‌ امامند و امامت‌ دارند مي‌گويند مادري‌ حضرت‌ زهرا (س‌) مادر امامت‌ ماست‌ نه‌ اين كه‌ مادري‌ مولد ما باشد و ما را به‌ دنيا آورده‌ باشد. امامت‌ به‌ معناي‌ مقام‌ امامت‌ است‌.

 و مقام‌ امامت‌ نتيجه‌ علم‌ و حكمت‌ و روحانيت‌ است‌. يعني‌ امام ها به‌ دليل‌ اين كه‌ علم‌ و قدرت‌ خدا را در اختيار دارند و حكمت‌، خلقت‌ و طبيعت‌ را فرا گرفته‌ و مجهز به‌ علم‌ و قدرت‌ الهي‌ شده‌اند امام‌ شناخته‌ مي‌شوند. اگر اين‌ تجهيزات‌ وجودي‌ يعني‌ علم‌ و حكمت‌ الهي‌ در وجودشان‌ نبود صرفاً به‌ دليل‌ تولد از پيغمبر به‌ مقام‌ امامت‌ نمي‌رسيدند پس‌ سرمايه‌ امامت‌ روح‌ علم‌ و حكمت‌ است‌ و اين‌ روح‌ علم‌ و حكمت‌ از مبدأ وجود زهرا سلام‌ الله‌ عليها سرچشمه‌ مي‌گيرد. حضرت‌ زهرا (س‌) مادر امامت‌ است‌ نه‌ فقط‌ مادر امام ها. گرچه‌ نمي‌توانيم‌ بگوئيم‌ از امام ها داناتر و تواناتر و عالم تر است‌ وليكن‌ براي‌ فيض‌ امامت‌ مبدأيت‌ دارد. علم‌ الهي‌ بلاواسطه‌ و مستقيم‌ پيش‌ از آن‌ كه‌ وارد زندگي‌ دنيا شود به‌ او تعلق‌ گرفته‌ و از او به‌ انبياء و اوليا و ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام ‌سرايت‌ كرده‌ است‌ و مي‌توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ اين‌ امتياز مربوط‌ به‌ شأنيت‌ حضرت‌ زهرا (س‌) است‌ زيرا امام ها و پيامبران‌ هر كدام‌ شغلي‌ دارند كه‌ در خدمت‌ جامعه‌ باشند. شغل‌ حضرت‌ زهرا (س‌) اين‌ است‌ كه‌ بيت‌ الله‌ است‌ يعني‌ انبار ذخائر علم‌ و حكمت‌ خداوند متعال‌ است‌ و شغل‌ مناسب‌ حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها اين‌ است‌ كه‌ فيض‌ علم‌ و حكمت‌ الهي‌ را از خدا مي‌گيرد و به‌ انسان هائي‌ كه‌ تناسب‌ روحي‌ و علمي‌ با او دارند به‌ منزله‌ اولاد روحاني‌ او هستند مي‌رساند. واسطه‌ بخش‌ اين‌ فيوضات‌ فرشتگان‌ هستند و اولاد روحاني‌ آن‌ حضرت‌ در درجه‌ اول‌ پيغمبر اكرم‌ و ائمه‌ اطهارند. و در درجات‌ بعد انبياء و اولياء خدا و بطور كلي‌ مؤمنين‌ و مؤمنات‌. پس‌ او از آن‌ نظر كه‌ بيت‌ الله‌ شناخته‌ مي‌شود نسبت‌ به‌ ائمه‌ برتري‌ پيدا كرده‌ و به‌ امتياز اميّت‌ امامت‌ شناخته‌ شده‌ است‌. تمامي‌ كساني‌ كه‌ محتاج‌ به‌ غذاهاي‌ روحاني‌ هستند يعني‌ علم‌ و تقوي‌ و ايمان‌ و فضيلت‌، اين‌ غذاهاي‌ روحاني‌ از انبار وجود حضرت‌ زهرا استخراج‌ شده‌ و به‌ آنها رسيده‌ است‌.

 انساني‌ كه‌ فيض‌ معرفت‌ آن‌ حضرت‌ را هر چند برابر ذره‌ المثقال‌، نداشته‌ باشد از عذاب‌ جهنم‌ بر كنار نمي‌شود و از نعمت هاي‌ بهشت‌ بهره‌اي‌ نمي‌برد. زيرا عرفان‌ كه‌ همان‌ ارتباط‌ با خدا و آينده‌ آخرت‌ است‌ به‌ وجود آن‌ حضرت‌ بستگي‌ دارد. امام ها و پيامبران‌ به‌ شغل‌ نبوت‌ و امامت‌ شناخته‌ مي‌شوند. همانطور كه‌ تاريخ‌ و پادشاهان‌ را به‌ پادشاهي‌ مي‌شناسند آنها را هم‌ به‌ امامت‌ و يا نبوت‌ مي‌ شناسند و اين‌ شناسائي‌ دليل‌ ايمان‌ و معرفت‌ عارف نيست‌. اما حضرت‌ زهرا كه‌ در ظاهر به‌ عنوان‌ امام‌ يا پيغمبر شناسائي‌ نمي‌شود. كسي‌ كه‌ او را به‌ عصمت‌ مي‌شناسد و او را در درجه‌ انبياء و اولياء و يا بالاتر مي‌شناسد حتماً معرفت‌ به‌ مقام‌ ولايت‌ و عصمت‌ دارد و اين‌ معرفت‌ سرمايه‌ نجات‌ از عذاب ها و وصول‌ به‌ نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ است‌.

 در همين‌ رابطه‌ گفته‌اند ايمان‌ روحي‌ است‌ كه‌ به‌ اراده‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ در قلب‌ انسان‌

مؤمن‌ ظاهر مي‌گردد و با اين‌ روح‌ و روحيه‌ مؤمن‌ با غير مؤمن‌ تفاوت‌ وجودي‌ و تفاوت‌ رواني‌ پيدا مي‌كند و اين‌ تفاوت‌ رواني‌ مستقيماً مربوط‌ به‌ اراده‌ خداوند متعال‌ است‌. دو نفر يا چند نفر خدمت‌ رسول‌ خدا مي‌رسند هر دو تظاهر به‌ ايمان‌ مي‌كنند، مي‌گويند آمنا يا رسول‌ الله‌. رسول‌ خدا مأمور است‌ هر دو را در ظاهر يكنواخت‌ بپذيرد و هر دو را مؤمن‌ و مسلمان‌ بداند وليكن‌ خداوند از باطن‌ اين‌ دو نفر و نيت‌ قلبي‌ آنها آگاه‌ است‌ كه‌ يك‌ نفر از آنها به‌ طمع‌ دنيائي‌ يا از ترس‌ كشته‌ شدن‌ تسليم‌ شده‌ و ايمان‌ آورده‌ و آن‌ ديگري‌ هدف‌ الهي‌ و آخرتي‌ داشته‌ است‌. براي‌ تقرب‌ به‌ خدا و بهره‌ برداري‌ در عالم‌ آخرت‌ ايمان‌ آورده‌ ‌. فتيله قلب كسي كه‌ به‌ عنوان‌ تقرب‌ به‌ خدا مؤمن‌ مي‌شود روشن شده وآن‌ ديگر كه‌ هدف‌ خدائي‌ و آخرتي‌ نداشته‌ به‌ طمع‌ دنيا يا براي‌ حفظ‌ جان‌ خود ايمان‌ آورده‌ است‌، فتيله‌ قلبش‌ روشن‌ نشده‌ مجهز به‌ روح‌ ايمان‌ نشده‌ است‌. اين‌ دو نفر در آينده‌ شناخته‌ مي‌شوند كه‌ آيا ايمان‌ واقعي‌ و الهي‌ داشته‌اند يا به‌ طمع‌ دنيا و از ترس‌ قدرت‌ پيغمبر تظاهر به‌ ايمان‌ كرده‌اند. خداوند براي‌ اين كه‌ مؤمن‌ را از غير مؤمن‌ جدا كند پيغمبر را كه‌ مظهر قدرت‌ و در رأس‌ حكومت‌ است‌ از دنيا مي‌برد و علي‌ عليه‌ السلام‌ را كه‌ ظاهراً فردي‌ عادي‌ و معمولي‌ است‌ به‌ تطميع‌ و تهديد متوسل‌ نمي‌شود بلكه‌ مردم‌ را در قبول‌ و يا رد ولايت‌ آزاد مي‌گذارد به ولايت و وصايت معرفي مي كند در شعاع‌ ولايت‌ و نظارت‌ آن‌ حضرت‌ مؤمن‌ از غير مؤمن‌ جدا مي‌شود. مؤمن‌ كنار سفره‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ كه‌ نان‌ جوين‌ است‌ مي‌نشيند تا پاي‌ جان‌ در اطاعت‌ آن‌ حضرت‌ قرار مي‌گيرد و غير مؤمن‌ كه‌ به‌ طمع‌ دنيا تظاهر به‌ ايمان‌ كرده‌ است‌ كنار سفره‌ معاويه‌ مي‌رود. خداوند به‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌فرمايد: تو مي‌تواني‌ آدرس‌ بهشت‌ و جهنم‌ را به‌ مردم‌ برساني‌ و يا خط‌ بهشت‌ و جهنم‌ را به‌ مردم‌ نشان‌ بدهي‌ وليكن‌ نمي‌تواني‌ قلب‌ آنها را به‌ راه‌ بهشت‌ هدايت‌ كني‌ تا خط‌ بهشت‌ را ببينند و در آن‌ خط‌ حركت‌ كنند .اين‌ هدايت‌ قلبي‌ و شارژ ايماني‌ و يا افاضه‌ روح‌ ايمان‌ به دست‌ خداوند متعال‌ است‌.

 خدا از نيت‌ بندگان‌ خود آگاهي‌ دارد و آنها را به‌ اراده‌ و تصميم‌ مي‌شناسد كه‌ آيا طالب‌ حقند و يا طالب‌ زندگي‌ دنيا . كساني‌ كه‌ طالب‌ دنيا هستند و طالب‌ ايمان‌ و آخرت‌ نيستند روح‌ ايمان‌ در دل‌ آنها قرار نمي‌گيرد. خدا آنها را به‌ مقاصد دنيائي‌ مي‌ رساند وليكن‌ از مقاصد آخرتي‌ محروم‌ مي‌شوند.

 پس‌ نور ايمان‌ و توفيق‌ بندگي‌ از نوع‌ خلقت‌ است‌ نه‌ از مسير دعوت‌، دعوت‌ مانند نمايش‌ متاع‌ در بازار است‌ و ايمان‌ به‌ معناي‌ شناختن‌ آن‌ متاع‌ و مشتري‌ شدن‌. هركس‌ به‌ نور ايمان‌ هدايت‌ شود تفاوت‌ روحي‌ و رواني‌ با ديگران‌ پيدا مي‌كند و ديگر ضلالت‌ و گمراهي‌ براي‌ او ممكن‌ نيست‌ و كسي‌ كه‌ هدايت‌ قلبي‌ نيافته‌ است‌ دائم‌ در معرض‌ خطر ضلالت‌ و گمراهي‌ قرار مي‌گيرد ممكن‌ است‌ در آينده‌ هدايت‌ شود و يا نشود و كساني‌ كه‌ مجهز به‌ روح‌ ايمان‌ مي‌شوند گرچه‌ بسيار ضعيف‌ باشند به‌ همان‌ ميزان‌ طالب‌ حق‌ و حقيقت‌اند. حق‌ را به‌ حقانيت‌ مي‌شناسند نه‌ به رنگ‌ و لعاب‌. باطل‌ را هم‌ به‌ بطلان مي‌شناسند گرچه‌ در لباس‌ حق‌ جلوه‌ كند. گمراهي‌ براي‌ آنها قابل‌ تصور نيست‌. حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها مبدأ ظهور بركات‌ ايماني‌ و علوم‌ الهي‌ براي‌ بشريت‌ است‌.

 يكي‌ از حوادث‌ عجيب‌ علمي‌ و مقامي‌ در تاريخ‌ دين‌ اسلام‌ حديث‌ سد الابواب‌ است‌. كه‌ در اين جا مي‌خوانيم‌ و سدالابواب‌ الابابه‌. يعني‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌(ص‌) تمامي‌ درهاي‌ ورودي‌ به‌ مسجد مدينه‌ را كه‌ مردم‌ از آن‌ درها آزادانه‌ وارد مسجد مي‌شدند و خارج‌ مي‌گرديدند به‌ روي‌ مردم‌ بست‌ و در معيني‌ را مشخص‌ و مقرر فرمود كه‌ ضمن‌ تشريفات ‌ و رعايت‌ مقرراتي‌ مردم‌ حق‌ دارند وارد مسجد شوند و يا خارج‌ گردند.

 تمامي‌ درهاي‌ ورودي‌ را بست‌ جز در ورودي‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ و امام‌ حسن‌ و امام‌ حسين‌ و حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها. مسجدي‌ را كه‌ رسول‌ خدا در مدينه‌ ساخته‌ بود كه‌ امروز هم‌ به‌ مسجدالنبي‌ شهرت‌ پيدا كرده‌ است‌، ازنظر حرمت‌ و احترامات‌ نمونه‌ مسجدالاحرام‌ شناخته‌ شده‌. در ابتدا كه‌ مسجد ساخته‌ شده‌ بود مهاجرين‌ و انصار هم‌ در اطراف‌ مسجد اتاقك هائي‌ ساخته‌ بودند كه‌ در اتاقك ها از مسجد باز مي‌شد. مسجد به‌ منزله‌ حيات‌ منزل‌ بود و اتاق ها به‌ منزله‌ خانه‌هاي‌ مسكوني‌ در داخل‌ مسجد. شايد اتاق ها برابر ظرفيت‌ مسجد حدود سي‌ اتاق‌ يا بيشتر و كمتر بوده‌ كه‌ در لسان‌ قرآن‌ به‌ عنوان‌ حجرات‌ شناخته‌ شده‌ است‌ خداوند فرمود ان‌ الذين‌ ينادونك‌ من‌ وراء الحجرات‌. يكي‌ از آن‌ اتاقك ها هم‌ اتاق‌ مولا اميرالمومنين‌ و حضرت‌ زهرا و حسنين‌ بود. از اتاق‌ خودشان‌ وارد مسجد مي‌شدند و از مسجد به‌ داخل‌ اتاق‌ خود مي‌رفتند. آزادانه‌ وارد مسجد مي‌شدند و خارج‌ مي‌گرديدند و گاهي‌ در مسجد مي‌خوابيدند. يك‌ روز پيغمبر اكرم‌ (ص‌) فرماني‌ صادر كرد كه‌ هر كس‌ در اتاقش‌ از مسجد باز مي‌شود ديوار كند و ببندد. در اتاق‌ خود را از خارج‌ مسجد باز كند و اگر بخواهد وارد مسجد شود از يك‌ در مخصوص‌ عمومي‌ آن‌ هم‌ با طهارت‌ و تشريفات‌ ديگر. از اين‌ قانون‌ فقط‌ در خانه‌ من‌ و علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ و فرزندانش‌ امام‌ حسن‌ و امام‌ حسين‌ مستثني‌ خواهد بود آنها حق‌ دارند آزادانه‌ از اتاق‌ شخصي‌ خود وارد مسجد شوند و از مسجد به‌ داخل‌ اتاق‌ خود بروند مسجد به‌ منزله‌ خانه‌ مسكوني‌ آنها باشد. تحمل‌ اين‌ فرمان‌ براي‌ عربها بسيار سنگين‌ و مشكل‌ بود. يكي‌ به‌ دليل‌ اينكه‌ظاهرا خانه‌ خدا خانه‌ عموم‌ مسلمانان‌ است‌ همه‌ كس‌ آزادانه‌ حق‌ ورود و خروج‌ و نشستن‌ و خوابيدن‌ در خانه‌ خدا دارند. تبعيض‌ در اين‌ حق‌ عمومي‌ خلاف‌ عدالت‌ و مساوات‌ اسلام‌ است‌. همه‌ كس‌ مسلمانند و خانه‌ خدا خانه‌ همه‌ مسلمانان‌ است‌. چرا درهاي‌ ورودي‌ به‌ مسجد بسته‌ شود و در مخصوصي‌ براي‌ همه‌ مسلمانان‌ آن‌ هم‌ با تشريفات‌ خاصي‌ كه‌ از جمله‌ با طهارت‌ باشند مقرر گردد. مسئله‌ دوم‌ كه‌ غير قابل‌ تحمل‌ بود ‌ تبعيض‌ و استثناي‌ پيغمبر اكرم‌ است‌ كه‌ خود را و علي‌ و حسنين‌ را از ديگران‌ مستثني‌ مي‌كند و به‌ آنها اجازه‌ مي‌دهد آزادانه‌ وارد مسجد شوند و خارج‌ گردند يا در مسجد بخوابند و آن‌ تشريفاتي‌ كه‌ براي‌ ورود و خروج‌ ديگران‌ مقدر و مقرر است‌ براي‌ پنج‌ تن‌ مقرر نيست‌. مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ خانه‌ خدا خانه‌ مسكوني‌ و ملكي‌ همان‌ پنج‌ نفر باشد‌ كه‌ آزادي‌ مطلق‌ دارند و ديگران‌ براي‌ ورود و خروج‌ اجازه‌ بگيرند و با تشريفات‌ وارد شوند. اين‌ فرمان‌ خيلي‌ سر و صدا بوجود آورد رسول‌ خدا دستور داد همه‌ شما بايستي‌ درهاي‌ ورودي‌ خود را به‌ مسجد ببنديد و ديوار كنيد و از خارج‌ مسجد در باز كنيد تا جائي‌ كه‌ خليفه‌ دوم‌ خدمت‌ رسول‌ خدا عرض‌ كرد يا رسول‌ الله‌ من‌ در ورودي‌ خود را مي‌بندم‌ ديوار مي‌كشم‌ وليكن‌ اجازه‌ بده‌ يك‌ سوراخي‌ برابر چشمم‌ كه‌ بتوانم‌ به‌ مسجد نگاه‌ كنم‌ و شما را در حال‌ عبادت‌ و نماز ببينم‌ باز گذارم‌. فابي‌ عليه‌ رسول‌ الله‌، پيغمبر اكرم‌ امتناع‌ كردند فرمود هيچكس‌ اجازه‌ ندارد از داخل‌ منزل‌ خود راهي‌ هر چند بسيار كوچك‌ باشد به‌ سوي‌ خانه‌ خدا باز كند تا آزادانه‌ مسجد را و اهل‌ مسجد را ببيند. تحمل‌ اين‌ فرمان‌ از همه‌ بيشتر براي‌ عباس‌ بن‌ عبدالمطلب‌ عموي‌ پيغمبر سنگين‌ بود كه‌ چرا پيغمبر يك‌ چنين‌ استثنائي‌ قائل‌ مي‌شود پسر عموي‌ خودرا بر عمو مقدم‌ مي‌دارد. در ورودي‌ عموي‌ خود را مي‌بندد و در ورودي‌ پسر عمو را باز مي‌گذارد. نمي‌توانست‌ تحمل‌ كند آن‌ قدر اصرار و تكرار كرد كه‌ حتماً رسول‌ خدا بايستي‌ به‌ عموي‌ خود امتيازي‌ بدهد آن‌ طور كه‌ به‌ پسر عمو امتياز مي‌دهد. رسول‌ خدا كه‌ بسيار او را ناراحت‌ ديد فرمود به‌ تو اجازه‌ مي‌دهم‌ ناودان‌ بام‌ خود را به‌ طرف‌ مسجد باز كني‌ تا باران‌ پشت‌ بام‌ تو در مسجد بريزد عموي‌ پيغمبر خيلي‌ خوشحال‌ شد كه‌ به‌ او امتيازي‌ داده‌ و به‌ ساير مردم‌ نداده‌ است‌. مسئله‌ بسيار عجيب‌ و غير قابل‌ تحمل‌ بود مخصوصاً براي‌ عربهائي‌ كه‌ آن‌ همه‌ دنبال‌ مفاخره‌ و مباهات‌ مي‌روند تا جائيكه‌ براي‌ كسب‌ برتري‌ بر ديگران‌ قبور اموات‌ خود را مي‌شمارند كه‌ اموات‌ من‌ از اموات‌ شما بيشتر است‌ و در اين‌ رابطه‌ سوره‌ تكاثر نازل‌ مي‌شود در هر صورت‌ امتياز عجيبي‌ است‌ كه‌ مسجدها براي‌ عده‌اي‌ به‌ منزله‌ خانه‌ ملكي‌ و مسكوني‌ آنهاست‌ و براي‌ ديگران‌ مانند خانه‌اي‌ كه‌ صاحب‌ و مالك‌ دارد كه‌ حق‌ ندارند بي‌ سروصدا و بدون‌ اجازه‌ وارد شوند. از نظر علمي‌ و مقامي‌ هم‌ مسئله‌ بسيار مهمي‌ است‌ كه‌ امتياز افراد را نسبت‌ به‌ يكديگر از زمين‌ تا آسمان‌ بالا مي‌برد يك‌ نفر يا يك‌ خانواده‌ را به‌ جاي‌ خورشيد و ستاره‌ مي‌شناسد و خانواده‌هاي‌ ديگر را برابر خاك‌ و گياه‌ زمين‌.

 فاصله‌ بي‌ نهايت‌ زياد است‌ نمونه‌ تولد مولا اميرالمومنين‌ عليه‌ السلام‌ در خانه‌ كعبه‌ است‌. يك‌ استثناء عجيب‌ و بي‌ سابقه‌ مسجدي‌ كه‌ هيچكس‌ حق‌ ندارد بدون‌ طهارت‌ به‌ آن‌ نگاه‌ كند يا وارد شود مخصوصاً زنان‌ در حال‌ عادت‌ و زايمان‌ اما يك‌ مادر زايمان‌ خود را در مسجدالحرام‌ انجام‌ مي‌دهد و سه‌ شبانه‌ روز هم‌ ميهمان‌ صاحب‌ خانه‌ است‌ از غذاي‌ بهشتي‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ احتياج‌ به‌ تطهير و دستشوئي‌ نداشته‌ باشد. ورود زن‌ در ايام‌ نفاس‌ به‌ خانه‌ خدا آنقدر حرمت‌ دارد كه‌ مريم‌ مقدس‌ كه‌ به‌ فرزندي‌ مانند عيسي‌ حامله‌ شده‌ آن‌ هم‌ به‌ تقدير الهي‌ در حال‌ زايمان‌ از مسجد خارج‌ مي‌شود به‌ بيابانها مي‌رود كه‌ مبادا در خانه‌ خدا چنين‌ اتفاقي‌ پيدا شود‌ بچه‌ خود را به‌ دنيا آورد.

 مسائلي‌ است‌ بسيار عميق‌ و عجيب‌ كه‌ جز اولياء خدا و انسانهائي‌ كه‌ در كمال‌ مطلق‌اند مانند فرشته‌ها و اولياء خدا هستند نمي‌توانند حكمت‌ آنرا بدانند و يا اگر دانستند نمي‌توانند تحمل‌ كنند. وقتي‌ صداي‌ اعتراض‌ بلند شد كه‌ يا رسول‌ الله‌ اين‌ چه‌ فرماني‌ و اين‌ چه‌ استثنائي‌ است‌ كه‌ قائل‌ شده‌ايد حضرت‌ فرمود ان‌ الله‌ امر ني‌ ان‌ ابني‌ له‌ بيتاً طاهراً لايسكنه‌ غيري‌ و غير اخي‌ و ابناه‌. يعني‌ خداوند به‌ من‌ دستور داده‌ است‌ كه‌ براي‌ او يك‌ خانه‌ طيب‌ و طاهري‌ بنا كنم‌ كه‌ جز من‌ و برادرم‌ علي‌ و دو پسرش‌ كسي‌ حق‌ سكونت‌ در آن‌ خانه‌ را كه‌ خانه‌ خداست‌ نداشته‌ باشد. اين‌ حديث‌ سد ابواب‌ است‌ كه‌ لازم‌ است‌ دقت‌ كنيم‌ تا بدانيم‌ كه‌ بعضي‌ انسانها چگونه‌ و چطور آل‌ الله‌ و اهل‌ الله‌ شناخته‌ مي‌شوند. كه‌ گوئي‌ با خدا يك‌ خانواده‌اند خدا به‌ جاي‌ پدر و آنها به‌ جاي‌ فرزندان‌ اند كه‌ صددرصد با خداي‌ خود اهليت‌ دارند و تفاوت‌ و امتيازي‌ بين‌ آنها وجود ندارد.

معاني‌ اصيل‌ آل‌ واهل:‌

 رابطه‌ اين‌ چهارده‌ معصوم‌ با خداوند تبارك‌ و تعالي‌ رابطه‌اي‌ است‌ بالاتر از اهليت‌ كه‌ آن‌ را آليت‌ مي‌نامند لذا اهل‌ بيت‌ عصمت‌ و طهارت‌ را آل‌ الله‌ دانسته‌اند.

 رابطه‌ انسان‌ با انسان‌ ديگر مانند رايطه‌ فرزندان‌ با پدر و مادر بر سه‌ قسم‌ است‌ كه‌ اين‌ سه‌ قسمت‌ مراتب‌ تكاملي‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد نه‌ مراتب‌ عددي‌. مانند يك‌ و دو و سه‌. مرتبه‌ اول‌ مرتبه‌ خويشاوندي‌ از مسير توالد و تناسل‌ است‌. فرزندان‌ رابطه‌ خوني‌ و گوشتي‌ با پدر و مادر خود دارند. برادر و خواهر و خويشاوندان‌ ديگر به‌ همين‌ كيفيت‌ و برپايه‌ اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ كل‌ بشر فرزندان‌ يك‌ پدر و مادر هستند و همه‌ خويشاوند يك‌ ديگر به‌ حساب‌ مي‌آيند. اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ احكام‌ دنيائي‌ مخصوص‌ به‌ خود را دارد كه‌ عبارت‌ است‌ از وراثت‌ مالي‌. پدر و مادر كه‌ از دنيا بروند وارث‌ درجه‌ اول‌ آنها فرزندان‌ و پدر و مادر آنها هستند و وارث‌ درجه‌ دوم‌ خواهر و برادر و اجداد. وارث‌ طبقه‌ سوم‌ عموها و عمه‌ها و دائي‌ها و خاله‌ها و يا فرزندان‌ آنها اگر خودشان‌ نباشند. اگر كسي‌ از دنيا برود و در هيچيك‌ از طبقات‌ سه‌ گانه‌ وارثي‌ نداشته‌ باشد اموالش‌ به‌ بيت‌ المال‌ تحويل‌ مي‌شود و دولت‌ وارث‌ او خواهد بود. اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ با ظهور امام‌ زمان‌ عليه‌ السلام‌ خاتمه‌ پيدا مي‌كند. حضرت‌ وراثت‌ خويشاوندي‌ را لغو مي‌كند. وراثت‌ ايماني‌ را رسميت‌ مي‌دهد. يعني‌ فرزندي‌ از پدر و مادر خود ارث‌ مي‌برد كه‌ هر دو مؤمن‌ حقيقي‌ باشند مجهز به‌ نور ايمان‌. اگر پدر كافر باشد و اولاد مؤمن‌، رابطه‌ پدر از فرزند قطع‌ مي‌شود و يا اولاد كافر باشند و پدر مؤمن‌ رابطه‌ اولاد از پدر و مادر قطع‌ است‌. اين‌ قطع‌ رابطه‌ مضمون‌ آيه‌ شريفه‌ قرآن‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد لا انساب‌ بينهم‌ يومئذٍ و لايتسائلون‌. يعني‌ روز قيامت‌ حسب‌ و نسب‌ رسميت‌ ندارد و كسي‌ هم‌ سئوال‌ نمي‌كند كه‌ پدر و مادر شما كيستند و از چه‌ طايفه‌اي‌ هستي‌. احاديث‌ هم‌ در ظهور امام‌ زمان‌ دارد كه‌ انه‌ يواخي‌ بين‌ الناس‌ كما واخوا‌ في‌ الاظله‌. يعني‌ آن‌ بزرگوار وراثت‌ حسبي‌ و نسبي‌ را لغو مي‌كند. پدر و مادر كافر را از اولاد مؤمن‌ جدا و يا اولاد كافر را از پدر و مادر مؤمن‌ جدا مي‌كند. فرزندي‌ كه‌ كافر است‌ از پدر و مادر مؤمن‌ ارث‌ نمي‌برد. پدر هم‌ كه‌ كافر باشد به‌ همين‌ معنا و همين‌ حديث‌ كه‌ در اخبار حكومت‌ امام‌ زمان‌ وارد شده‌. تفسير آيه‌ شريفه‌ لاانسا بينهم‌ مي‌باشد. زيرا امام‌ زمان‌ دولتي‌ تشكيل‌ مي‌دهد از انسانهاي‌ مؤمن‌ واقعي‌ كافر و منافق‌ واقعي‌ را در دولت‌ و حكومت‌ خود راه‌ نمي‌دهد و توبه‌ آنها را كه‌ توبه‌ از ترس‌ و قدرت‌ است‌ نمي‌پذيرد. وراثت‌ بر پايه‌ اهليت‌ داير مي‌شود. نه‌ بر پايه‌ ولادت‌ و خويشاوندي‌. ممكن‌ است‌ سئوال‌ كنيد اگر در حكومت‌ آن‌ بزرگوار وراثت‌ باقي‌ است‌ هر چند وراثت‌ مؤمن‌ از مؤمن‌ باشد پس‌ حكومت‌ آن‌ حضرت‌ هم‌ از نوع‌ حكومت‌ دنيائي‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد زيرا در حكومت‌ آخرتي‌ كه‌ انسانها داخل‌ بهشت‌ مي‌شود احتياج‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ ندارند. در زندگي‌ بهشتي‌ مال‌ و ثروت‌ مانند نهر جاري‌ و يا دريا در اختيار مردم‌ قرار مي‌گيرد فقير و غني‌ به‌ معناي‌ فقير و غناي‌ دنيا نيست‌ كه‌ باز در آنجا خمس‌ و زكات‌ دائر باشد و ثروتمندان‌ به‌ فقرا بذل‌ و بخشش‌ داشته‌ باشند.

 هركسي‌ وارد بهشت‌ شود تا ابد بي‌ نهايت‌ ثروتمند است‌ هر چه‌ بخواهد فوري‌ براي‌ او آماده‌ است‌. در آن‌ حكومت‌ مرگ‌ و مرض‌ و جنگ‌ و كشتار برطرف‌ مي‌شود. هر كس‌ زنده‌ تحويل‌ آن‌ بزرگوار شود مرگ‌ و مرض‌ ندارد و هر كس‌ هم‌ پيش‌ از ظهور مرده‌ باشد در حكومت‌ آن‌ بزرگوار زنده‌ مي‌شود. پس‌ در صورتي‌ كه‌ مرگ‌ و مرض‌ نيست‌ و وراثت‌ چه‌ معنائي‌ دارد كه‌ يكي‌ از ديگري‌ ارث‌ ببرد.

 جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ وراثت‌ در زندگي‌ آخرت‌ به‌ معناي‌ شفاعت‌ است‌ يعني‌ انسانها از مقام‌ انسانها و شفاعت‌ يكديگر بهره‌ مي‌برند نه‌ از مال‌ و ثروت‌ يكديگر. پدر مؤمن‌ كه‌ درجه‌ ايمانش‌ از فرزندانش‌ بالاتر است‌ اجازه‌ دارد فرزندان‌ مؤمن‌ خود را به‌ بهشت‌ بياورد و آن‌ فرزندان‌ مؤمن‌ به‌ پدر و مادر خود متوسل‌ مي‌شوند. پدر و مادر اجازه‌ شفاعت‌ پيدا مي‌كنند و فرزندان‌ مؤمن‌ خود را به‌ بهشت‌ مي‌برند. پس‌ در اينجا فرزند مؤمن‌ از ايمان‌ پدر و مادر مؤمن‌ خود استفاده‌ مي‌كند. از مقام‌ و منصب‌ او بهره مي برد و به‌ شفاعت‌ او داخل‌ بهشت‌ مي‌شود مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ از ثروت‌ پدر و مادر استفاده‌ كرده‌ است‌ و يا اگر درجه‌ ايمان‌ فرزندان‌ بيشتر و بالاتر باشد مانند پيغمبران‌ نسبت‌ به‌ پدر و مادر و فرزندان‌ خود پدر و مادر مؤمن‌ از فرزندان‌ خود كه‌ درجه‌ و مقام‌ دارند استفاده‌ مي‌كند. شفاعت‌ فرزندان‌ درباره‌ پدر و مادر آنها قبول‌ مي‌شود. پدر و مادر از بهشت‌ فرزندان‌ استفاده‌ مي‌كنند.

 مثلاً حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ كه‌ انساني‌ كامل‌ و ممتاز است‌ اجازه‌ دارد آباء و اجداد خود را تا آدم‌ و حوا شفاعت‌ كند و به‌ بهشت‌ ببرد و همچنين‌ فرزندان‌ خود را تا آخرين‌ فرزند پيش‌ از ظهور قيامت‌. نهايت‌ از كسي‌ مي‌توانند شفاعت‌ كنند كه‌ لااقل‌ ذرة‌المثقال‌ ايمان‌ و تقوي‌ داشته‌ باشند گر چه‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ هم‌ مبتلا شده‌ باشد، مصداق‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ مي‌فرمايد فمن‌ يعمل‌ مثقال‌ ذرة‌ خيراً يره‌. اگر يكي‌ از وابستگان‌، كافر مطلق‌ باشد پدر مؤمن‌ يا فرزند مؤمن‌ نمي‌تواند از او شفاعت‌ كند لازم‌ است‌ روابط‌ ايماني‌ هر چند بسيار ضعف‌ برقرار باشد تا از مسير شفاعت‌ داخل‌ بهشت‌ شود. شفاعت‌ هم‌ به‌ همين‌ منظور دائر شده‌ است‌ كه‌ مؤمنين‌ ضعيف‌ الايمان‌ در درجات‌ پائين‌ حق‌ ندارند به‌ مؤمنين‌ كامل‌ الايمان‌ مانند ائمه‌ اطهار مربوط‌ شوند بلكه‌ لازم‌ است‌ از واسطه‌ها استفاده‌ كنند اگر پدر و مادر ايمانشان‌ قوي‌تر باشد واسطه‌ فرزندان‌ ضعيف‌ الايمان‌ مي‌شوند و اگر فرزندان‌ ايمانشان‌ قوي‌تر باشد واسطه‌ پدر و مادر ضعيف‌ الايمان‌ خود مي‌شوند. اين‌ هم‌ درست‌ به‌ معناي‌ وراثت‌ است‌. گاهي‌ از ثروت‌ پدر و مادر استفاده‌ مي‌كنيم‌ و گاهي‌ از مقام‌ آنها استفاده‌ مي‌كنيم‌.

 تمامي‌ اجداد و اولاد پيغمبر اكرم‌ از مقام‌ حضرت‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ خداوند در قرآن‌ مي‌فرمايد يوم‌ يأتي‌ كل‌ اناس‌ بامامهم‌ يعني‌ روز قيامت‌ هر كسي‌ را از مسير پيشوائي‌ كه‌ دارد و از او درس‌ و دين‌ آموخته‌ است‌ وارد بهشت‌ مي‌كنيم‌ نفراتي‌ كه‌ درجات‌ ايمانشان‌ بالاتر است‌ از كساني‌ كه‌ درجات‌ ايمانشان‌ پائين‌تر است‌ شفاعت‌ مي‌كنند به‌ اين‌ ترتيب‌ يك‌ نفر از دوستان‌ پيشوايان‌ دنيائي‌ گر چه‌ برابر ذره‌ المثقالي‌ ايمان‌ داشته‌ باشد به‌ شفاعت‌ پيشواي‌ خود داخل‌ بهشت‌ مي‌شود. لذا مي‌گوئيم‌ در آخرت‌ امامت‌ مطرح‌ است‌ نه‌ پدر و مادري‌ و خويشاوندي‌. يعني‌ كسي‌ كه‌ با علم‌ و ايمان‌ خود ديگري‌ را هدايت‌ كرده‌ باشد و آن‌ شاگرد از علم‌ و ايمان‌خود بهره‌ برده‌ باشد خواه‌ خويشاوند يكديگر باشند يا نباشند. پس‌ شفاعت‌ در زندگي‌ آخرت‌ بر پايه‌ اهليت‌ است‌ نه‌ بر پايه‌ ولادت‌ و خويشاوندي‌. خداوند به‌ نوح‌ پيغمبر مي‌گويد انه‌ ليس‌ من‌ اهلك‌. ولادت‌ پسر را نفي‌ نمي‌كند اما اهليت‌ او را نفي‌ مي‌كند. و اما آليت‌ . كلمه آليت‌. فوق‌ اهليت‌ است‌. مربوط‌ به‌ سنخيت‌ و جنسيت‌ است‌ يكي‌ از مواردي‌ كه‌ مي‌گوئيم‌ لغات‌ عرب‌ مطابقت‌ كامل‌ با معاني‌ دارد و خاصيتهاي‌ معنا در لفظ‌ متمركز مي‌شود همين‌ مسئله‌ آليت‌ و اهليت‌ است‌. انساني‌ كه‌ اهليت‌ دارد با انساني‌ كه‌ در مقام‌ آليت‌ است‌ تفاوت‌ روحي‌، رواني‌ دارند. آل‌ پيغمبر صددرصد مطابقت‌ رواني‌ و علمي‌ و ايماني‌ با رسول‌ خدا دارند به‌ همين‌ مناسبت‌ هاء هوز در اهل‌ تبديل‌ به‌ همزه‌ و الف‌ مي‌شود. آ تركيبي‌ است‌ از دو الف‌ كه‌ در ذات‌ يكديگر قرار گرفته‌اند يعني‌ الف‌ دوم‌ در بطن‌ الف‌ اول‌ قرار گرفته‌ تبديل‌ به‌ آ شده‌ است‌ همينطور ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام‌از نظر رواني‌ و علمي‌ و ايماني‌ در ذات‌ رسول‌ خدا متمركز شده‌اند و صددرصد جنسيت‌ و سنخيت‌ با حضرت‌ پيدا كرده‌اند. برابر ذره‌اي‌ هم‌ از آن‌ حضرت‌ پائين‌تر نيستند يك‌ چنان‌ سنخيت‌ رواني‌ دارند كه‌ هر كجا خداوند با پيغمبر تماس‌ بگيرد و سخني‌ بگويد آن‌ كلام‌ و بيان‌ را ائمه‌ اطهار هم‌ مي‌شنوند و اگر با امام‌ زمان‌ سخني‌ بگويند سخن‌ و بيان‌ خدا را همانطور كه‌ امام‌ زمان‌ از خدا مي‌شنود بقيه‌ معصومين‌ هم‌ تا حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ مي‌شنوند. وقتي‌ آيه‌اي‌ بر پيغمبر اكرم‌ نازل‌ مي‌شود لازم‌ نيست‌ آن‌ آيه‌ را براي‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ عليه‌ السلام‌ و يا دخترش‌ زهرا بخواند و آنها را يا حسنين‌ عليهم‌السلام‌را مطلع‌ كنند كه‌ اين‌ آيه‌ و سوره‌ بر من‌ نازل‌ شده‌ است‌ در همان‌ جا كه‌ وحي‌ بر قلب‌ پيغمبر نازل‌ مي‌شود و پيغمبر حادثه‌ وحي‌ را به‌ قلب‌ خود احساس‌ مي‌كند ائمه‌ ديگر هم‌ احساس‌ مي‌كنند زيرا هر چهارده‌ نفر اتصال‌ وجودي‌ و ذاتي‌ به‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ دارند. خداوند مانند فرستنده‌ امواج‌ است‌ و آنها گيرنده‌ آن‌ امواجند مولا امير المومنين‌ عليه‌ السلام‌ مي‌فرمايد: وكنت‌ اسمع‌ الوحي‌ حين‌ اذ نزل‌ عليه‌ جبرائيل‌ وكنت‌ اسمع‌ رنّه‌ الشيطان‌ ليلة‌ اذ بعث‌ و قلت‌ يا رسول‌ الله‌ ماهذه‌ الرنّة‌ فقال‌ رنة‌ الشيطان‌ يأس‌ ان‌ يعبد. يعني‌ شبي‌ كه‌ پيغمبر اكرم‌ به‌ نبوت‌ مبعوث‌ شد و جبرئيل‌ آيات‌ وحي‌ را به‌ قلب‌ آن‌ حضرت‌ مخابره‌ كرد من‌ هم‌ صداي‌ وحي‌ را شنيدم‌ و در اينجا ناله‌ گوشخراشي‌ ‌ به‌ من‌ رسيد عرض‌ كردم‌ يا رسول‌ الله‌ اين‌ ناله‌ گوشخراش‌ از كجا بود كه‌ من‌ شنيدم‌ فرمود آه‌ و ناله‌ شيطان‌ بود زيرا او بعد از بعثت‌ من‌ مأيوس‌ شد از اينكه‌ مورد پرستش‌ واقع‌ شود. در اينجا كه‌ پيغمبر اكرم‌ در غار حرا بوده‌ و جبرئيل‌ بر او نازل‌ شده‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ ده‌ ساله‌ در مكه‌ بوده‌ از اين‌ رابطه‌ بين‌ پيغمبر و خدا آگاهي‌ دارد و سوره‌اي‌ كه‌ وحي‌ شده‌ براي‌ او مي‌خواند.

 پس‌ اين‌ امامهاي‌ معصوم‌ آل‌ پيغمبرند و مؤمنين‌ مانند سلمان‌ كه‌ هنوز فاصله‌ دارد اهل‌ پيغمبر است‌ و از اهل‌ البيت‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد كه‌ پيغمبر فرمود السلمان‌ منا اهل‌ البيت‌. يعني‌ با ما خانواده‌ اهليت‌ دارد و از ما به‌ حساب‌ مي‌آيد وليكن‌ به‌ مقام‌ آليت‌ نرسيده‌ و الا مي‌توانست‌ جانشين‌ پيغمبر و يا امام هاي‌ ديگر باشد. امام‌ زمان‌ هم‌ به‌ اين‌ دليل‌ باقي‌ و زنده‌ است‌ و غيبت‌ اختيار نموده‌ كه‌ جانشيني‌ مانند خود ندارد. و انسانهاي‌ درجه‌ پائين‌تر چنان‌ استعداد ندارند كه‌ حضور او را تحمل‌ كنند از اين‌ جهت‌ غيبت‌ آن‌ بزرگوار ادامه‌ پيدا مي‌كند اين‌ بود تفاوت‌ اولاد و اهل‌ و آل‌ كه‌ بر اساس‌ درجات‌ علم‌ و ايمان‌ پائين‌ و بالا مي‌رود.

 يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ كاملاً از جنس‌ يكديگر و شبيه‌ يكديگر است‌ مسئله‌ سدابواب‌ بر غير ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام‌و مسئله‌ انامدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها مي‌باشد.

 تمام‌ اين‌ مسائل‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ امتيازات‌ وجودي‌ اين‌ چهارده‌ نفر از ساير مردم‌ مشخص‌ و ممتاز شود گر چه‌ ديگران‌ عالم‌ و دانشمند باشند. پيغمبر اكرم‌ خود را شهر علم‌ معرفي‌ مي‌كند. شهر علمي‌ كه‌ خانه‌ خدا خواه‌ مسجدالحرام‌ باشد يا مسجد النبي‌ و ساير مساجد خانه‌ مسكوني‌ آنها به‌ حساب‌ مي‌آيد يعني‌ اگر ما خدا و اولياء خدا را يك‌ خانواده‌ حساب‌ كنيم‌ كه‌ خدا به‌ جاي‌ پدر و آنها به‌ جاي‌ فرزندان‌ هستند آن‌ قيد و قيودي‌ كه‌ براي‌ ديگران‌ لازم‌ است‌ وقتي‌ كه‌ بخواهند وارد خانه‌ خدا شوند براي‌ پيغمبر و ائمه‌ اطهار لازم‌ نيست‌ زيرا به‌ خانه‌ خود و بر اهل‌ بيت‌ خود وارد مي‌شوند لازم‌ نيست‌ اجازه‌ بگيرند و يابا تشريفات‌ ديگر. وارد حرم‌ خدا ‌شوند چنان‌ با خدا مي‌گويند و مي‌شنوند كه‌ گوئي‌ رابطه‌ بين‌ آنها و خدا رابطه‌ پدر و فرزند و يا زن‌ و شوهر است‌ كه‌ اهليت‌ با يكديگر دارند. در همين‌ رابطه‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌فرمايد انا مدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها. مدينه‌ شهر آبادي‌ را مي‌نامند كه‌ در آن‌ شهر به‌ وسيله‌ انسانها تمامي‌ علوم‌ و حقوق‌ و حقايق‌ زنده‌ مي‌شود و انسانهاي‌ آن‌ شهر در عين‌ حال‌ كه‌ از تمامي‌ حاكميت‌ها آزاد مطلق‌ هستند در نظام‌ مطلق‌ هم‌ قرار مي‌گيرند. شهري‌ كه‌ علم‌ كامل‌ بر انسانها حاكميت‌ دارد. نه‌ اينكه‌ بعضي‌ سلطان‌ باشند و بعضي‌ رعيت‌ و بعضي‌ بالا و بعضي‌ پائين‌. كه‌ بالاتران‌ بر پائين‌ تران‌ حكومت‌ كنند يا براي‌ حفظ‌ يك‌ نظام‌ حكومتي‌ و بهشتي‌ پليس‌ و پاسبان‌ لازم‌ باشد. شهري‌ كه‌ تمامي‌ انسانهاي‌ آن‌ شهر به‌ علم‌ و قدرت‌ الهي‌ مجهزند.

 كسي‌ درآنجا اشتباه‌ نمي‌كند تا هدايت‌ و راهنمائي‌ لازم‌ داشته‌ باشد و كسي‌ مرتكب‌ گناهي‌ نمي‌شود و يا نيت‌ گناهي‌ نمي‌كند تا امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر لازم‌ باشد. امر و نهي‌ بكلي‌ لغويت‌ پيدا مي‌كند زيرا چنان‌ نيست‌ كه‌ يكي‌ عالم‌ و يا اعلم‌ و ديگري‌ جاهل‌ باشد. تا عالم‌ جاهل‌ را هدايت‌ كند. يك‌ چنين‌ شهري‌ از آب‌ و خاك‌ و خانه‌ و ساختمان‌ و آبادي‌هاي‌ ظاهري‌ نيست‌. شهر وجود انسان‌ است‌ كه‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌فرمايد انا مدينه‌ العلم‌. آن‌ شهر علم‌ كه‌ فقط‌ علم‌ حاكميت‌ دارد و بر هر كس‌ علم‌ حاكميت‌ پيدا كند آزادي‌ مطلق‌ پيدا، مي‌كند من‌ هستم‌ يعني‌ وجود من‌ و علم‌ من‌ و فكر من‌ و نيت‌ و اراده‌ من‌ هر چه‌ مي‌گويم‌ و مي‌خوانم‌ و مي‌دانم‌ شهر علم‌ است‌. يعني‌ در دايره‌ ولايت‌ من‌ بر من‌ و كساني‌ كه‌ در اين‌ دايره‌ قرار گيرند علم‌ حاكميت‌ دارد. شهري‌ نيست‌ كه‌ تركيبي‌ از سلطان‌ و رعيت‌ و ارباب‌ و نوكر بوجود آمده‌ باشد. پيغمبر اكرم وجود خود را به‌ عنوان‌ مدينه‌ فاضله‌ معرفي‌ مي‌كند علي‌ عليه‌ السلام‌ را به‌ عنوان‌ در ورودي‌ در اين‌ تعريف‌ هم‌ تا اندازه‌اي‌ تنزل‌ كرده‌ است‌. رسول‌ خدا كه‌ علي‌ را درب‌ آن‌ شهر معرفي‌ مي‌كند شايد مردم‌ خيال‌ كنند درب‌ شهر با خود شهر فرق‌ دارد. چاره‌اي‌ نيست‌ جز اينكه‌ ان‌ حضرت‌ تمامي‌ وساطت‌ها بين‌ خود و امت‌ را لغو كند مگر وساطت‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ و ائمه‌ اطهار. چطور مردم‌ مي‌توانند به‌ وسيله‌ معاويه‌ها و يزيدها و جنايتكاران‌ ديگر يا به‌ وسيله‌ دانشمنداني‌ كه‌ در سطح‌ پائين‌ هستند و الفبائي‌ از دين‌ خدا مي‌دانند چنين‌ افرادي‌ كجا مي‌توانند رسول‌ خدا و ائمه‌ را با آن‌ سرمايه‌ هائي‌ كه‌ دارند معرفي‌ كنند و با علم‌ و عمل‌ خود مردم‌ را به‌ دايره‌ ولايت‌ و حكمت‌ رسول‌ خدا بكشانند. خليفه‌ دوم‌ كه‌ يك‌ چنان‌ فتوحاتي‌ بي‌ سابقه‌ بدست‌ آورد و در كره‌ زمين‌ به‌ عنوان‌ خليفه‌ مظفر شناخته‌ شد كه‌ گفته‌اند هزار شهر را كه‌ هر كدام‌ برابر يك‌ مملكتي‌ است‌ فتح‌ كرد خود را آنچنان‌ بالا برد و اوج‌ گرفت‌ كه‌ بهتر و بالاتر از رسول‌ خدا شناخت‌. حلال‌ پيغمبر را حرام‌ و حرام‌ او را حلال‌ نمود. يك‌ روز به‌ عبدالله‌ ابن‌ عباس‌ كه‌ شاگرد ممتاز علي‌ عليه‌ السلام‌ بود گفت‌ هنوز هم‌ پسر عمويت‌ علي‌ يك‌ چنان‌ خيالاتي‌ در سر دارد كه‌ من‌ از عمر بالاترم‌. تعجب‌ مي‌كرد كه‌ علي‌ يا پيغمبر از او بالاتر باشند. چنين‌ افرادي‌ به‌ جهل‌ و ناداني‌ خود يك‌ شب‌ ظلماني‌ هستند كه‌ هرگز نمي‌توانند چهره‌ خورشيد را به‌ نمايش‌ بگذارند و معرف‌ رسول‌ خدا باشند. علماي‌ مؤمن‌ ممتاز در مكتب‌ ولايت‌ به‌ جاي‌ ستاره‌ شناخته‌ شده‌اند. كفار و مشركين‌ هم‌ گر چه‌ دانشمند باشند به‌ جاي‌ شب‌ تاريك‌. و هر يك‌ از اين‌ چهارده‌ معصوم‌ به‌ جاي‌ خورشيد شناخته‌ شده‌اند. چطور ستاره‌ها و يا شب‌ تاريك‌ مي‌توانند چهره‌ خورشيد ولايت‌ را در افكار مردم‌ متجلي‌ سازند. پس‌ كسي‌ بجز علي ع نمي‌تواند باب‌ شهر وجود پيغمبر اكرم‌ باشد. كسي بجز علي وائمه اطهار ‌ نمي‌تواند توحيد و معارف‌ او را علم‌ و حكمت‌ او را، سياست‌ و تدبير او را، اخلاق‌ و رفتار او را براي‌ ديگران‌ به‌ نمايش‌ بگذارد، به‌ همين‌ منظور خداوند براي‌ نشان‌ دادن‌ چهره‌ واقعي‌ اسلام‌ و به‌ نمايش‌ گذاشتن‌ حكمت‌ خدا و قرآن‌، امام‌ زمان‌ را ذخيره‌ نموده‌ ‌ با اين‌ كه‌ مي‌داند در آينده‌ علم‌ پيشرفت‌ مي‌كند و دانشمندان‌ بزرگي‌ پيدا مي‌شوند خورشيد است‌ كه‌ خورشيد ديگر را معرفي‌ مي‌كند. ستاره‌ است‌ كه‌ ستاره‌ ديگر را معرفي‌ مي‌كند. شب‌ تاريك‌ ظلماني‌ كه‌ دنياي‌ كفر و گناه‌ است‌ نمي‌تواند نمايشگر چهره‌ حق‌ و حقيقت‌ باشد و گاهي‌ افكار چنان‌ عوض‌ مي‌شود و به‌ قهقرا مي‌رود كه‌ مثل‌ سلمان‌ رشدي‌ قرآن‌ را به‌ عنوان‌ آيات‌ شيطاني‌ تعريف‌ مي‌كند. پس‌ جز علي‌ و ائمه‌ اطهار كسي‌ نمي‌تواند اسلام‌ را چنان‌ كه‌ هست‌ و نمايشگر علم‌ و قدرت‌ خداوند متعال‌ است‌ برابر افكار مردم‌ نمايش‌ دهد. در اينجا رسول‌ خدا مي‌فرمايد هر كس‌ مي‌خواهد به‌ دانشگاه‌ علم‌ و حكمت‌ من‌ وارد شود بايستي‌ به‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ و اولاد او متوسل‌ شود. بهشت‌ هم‌ تركيبي‌ از همين‌ انسانهائي‌است كه‌ در مكتب‌ اسلام‌ و رسول‌ خدا و در دايره‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار به‌ كمال‌ رسيده‌اند. در زندگي‌ بهشتي‌ به‌ علم‌ و قدرت‌ آنها مجهز مي‌شوند پس‌ دايره‌ ولايت‌ و حكومت‌ آنها همان‌ مدينه‌ فاضله‌ است‌ يعني‌ مملكتي‌ كه‌ تمامي‌ حركات‌ و سكنات‌ و گفتن‌ و شنيدن‌ و نوشتن‌ و خواندن‌ و همه‌ چيز بر مدار علم‌ و حكمت‌ استوار است‌ و كوچكترين‌ خطا و اشتباهي‌ در آن‌ زندگي‌ وجود ندارد. در آنجا كه‌ رسول‌ خدا درهاي‌ ورودي‌ همه‌ مسلمانان‌ را به‌ خانه خدا ‌ مي‌بندد مي‌خواهد بگويد كه‌ مملكت‌ خدا و خانه‌ خدا يك‌ در بيشتر ندارد هر كس‌ بخواهد با خدا و دين‌ خدا رابطه‌ پيدا كند از آن‌ در وارد شود كه‌ فرمود انا مدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها.

 يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ معرف‌ مقام‌ واقعي‌ معصومين‌ عليهم‌ اسلام‌ است‌ مسئله‌ كوثر و حوض‌ كوثر است‌. كلمه‌ كوثر به‌ اتفاق‌ راويان‌ تاريخ‌ از سني‌ و شيعه‌ در شأن‌ حضرت‌ زهرا (س‌) نازل‌ شده‌ . ابتر در آخر اين‌ سوره‌ بني‌ اميه‌ شناخته‌ شده‌اند و كوثر در ابتداي‌ آن‌ اهل‌ بيت‌ عصمت‌ و طهارت‌ و مخصوصاً مبدأ آنها حضرت‌ زهرا(س‌) شناخته‌ شده‌ است‌. كوثر از كلمه‌ كثرت‌ بوجود آمده‌ به‌ اضافه‌ يك‌ حرف‌ نشان‌ گر اين‌ حقيقت‌ است‌ يعني‌ شخصي‌ كه‌ از كثير بالاتر است‌، كوثر يعني‌ بالاتر از كثير. كثير بر اعداد زياد و مراتب‌ زياد اطلاق‌ مي‌شود محدوديت‌ ندارد كه‌ ميليون‌ يا ميليارد و يا بيشتر از همه‌ آنها باشد. تمامي‌ اعداد و ذرات‌ عالم‌ از ذرات‌ اتمي‌ گرفته‌ تا كرات‌ و سموات‌ عددند و كلمه‌ كثير بر آنها اطلاق‌ مي‌شود مي‌گوئيم‌ خلق‌ كثير. عوالم‌ كثير. قطرات‌ كثير و امثال‌ آن‌ پس‌ نمي‌تواني‌ عددي‌ را يا مرتبه‌اي‌ را از دايره‌ كثرت‌ خارج‌ كنيم‌ و بگوئيم‌ از كثير و كثرت‌ بالاتر است‌ وليكن‌ خداوند با اضافه‌ حرفي‌ بر كلمه‌ كثير و كثرت‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ اين‌ انسان‌ چنان‌ بركاتي‌ دارد كه‌ از كثرت‌ و كثير بالاتر است‌ و مي‌خواهد بگويد اين‌ انسان‌ واحد مبدئي‌ است‌ و اعدادي‌ كه‌ از اين‌ مبدأ جدا مي‌شوند واحد عددي‌ مي‌باشند. واحدها بر مدار فرمايشات‌ خدا و ائمه‌ بر سه‌ قسم‌ است‌ اول‌ واحد عددي‌ كه‌ قابل‌ اشاره‌ و شماره‌ است‌ و با چشم‌ انسان‌ قابل‌ رويت‌ است‌ خواه‌ بزرگ‌ باشد خواه‌ كوچك‌. اين‌ واحد عددي‌ ذرات‌ عالم‌ خلقت‌ هستند. كه‌ هر كدام‌ محدود به‌ ابعاد ثلاثه‌اند. دوم‌ واحد مبدأئي‌. يعني‌ واحدي‌ كه‌ اولين‌ عدد تا آخرين‌ عدد از آن‌ جدا مي‌شوند. و مبدأ اعداد است‌. واحد مبدئي‌ نامتناهي‌ است‌ انتها ندارد، اما واحدهاي‌ عددي‌ متناهي‌ هستند‌ اول‌ و آخر دارند. فلاسفه‌ يونان‌ خيال‌ كرده‌اند كه‌ ذات‌ خدا واحد مبدأئي‌ است‌ يعني‌ تمام‌ ذرات‌ و كرات‌ و سموات‌ و هر مخلوق‌ محدودي‌ از ذات‌ خدا جدا شده‌اند مبدأ نامتناهي‌ است‌ وليكن‌ اعداد متناهي‌ هستند. خداوند با جمله‌ لم‌ يلد ولم‌ يولد از وجود خود عدديت‌ و مبدئيت‌ را نفي‌ مي‌كند و مي‌گويد من‌ عدد قابل‌ اشاره‌ و شماره‌ نيستم‌ كه‌ از مبدئي‌ جدا شده‌ باشم‌. و آن‌ مبدأ از من‌ بالاتر باشد و همچنين‌ مبدأ اعداد نيستم‌ كه‌ به‌ جاي‌ پدر و مادر باشم‌ و اعداد از وجود من‌ جدا شده‌ باشد. پس‌ من‌ كه‌ خدا هستم‌ واحد عددي‌ نيستم‌ مانند ساير مخلوقات‌ و همچنين‌ مبدأ خلايق‌ نيستم‌ كه‌ خلايق‌ از وجود من‌ جدا شده‌ باشد بلكه‌ مبدء (اسم‌ فاعل‌ از باب‌ افعال‌ از كلمه‌ ابداء) مبادي‌ هستم‌. مبدأ را و مشتقات‌ مبدأ را خلق‌ كرده‌ام‌ و هر چه‌ هست‌ صنعت‌ من‌ است‌. واحد مبدئي‌ اصولي‌ هستند كه‌ خلايق‌ از آن‌ سرچشمه‌ مي‌گيرند مانند دريا كه‌ مبدأ قطرات‌ است‌ و يا معادن‌ كه‌ مبدأ ماشين‌ آلات‌ است‌. پس‌ خدا مبدأ خلايق‌ نيست‌ بلكه‌ سازنده‌ خلايق‌ است‌ و همچنين‌ واحد عددي‌ نيستم‌ كه‌ مبدئي‌ لازم‌ داشته باشد و از آن‌ مبدأ خارج‌ شده‌ باشم‌ اين‌ جمله‌ لم‌ يلد و لم‌ يولد به‌ جز ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ مصداقي‌ در عالم‌ ندارد.

يكي‌ از حوادث‌ عجيب‌ علمي‌ و مقامي‌ در تاريخ‌ دين‌ اسلام‌ حديث‌ سد الابواب‌ است‌. كه‌ در اين جا مي‌خوانيم‌ و سدالابواب‌ الابابه‌. يعني‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌(ص‌) تمامي‌ درهاي‌ ورودي‌ به‌ مسجد مدينه‌ را كه‌ مردم‌ از آن‌ درها آزادانه‌ وارد مسجد مي‌شدند و خارج‌ مي‌گرديدند به‌ روي‌ مردم‌ بست‌ و در معيني‌ را مشخص‌ و مقرر فرمود كه‌ ضمن‌ تشريفات ‌ و رعايت‌ مقرراتي‌ مردم‌ حق‌ دارند

وارد مسجد شوند و يا خارج‌ گردند.

 تمامي‌ درهاي‌ ورودي‌ را بست‌ جز در ورودي‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ و امام‌ حسن‌ و امام‌ حسين‌ و حضرت‌ زهرا سلام‌ الله‌ عليها. مسجدي‌ را كه‌ رسول‌ خدا در مدينه‌ ساخته‌ بود كه‌ امروز هم‌ به‌ مسجدالنبي‌ شهرت‌ پيدا كرده‌ است‌، ازنظر حرمت‌ و احترامات‌ نمونه‌ مسجدالاحرام‌ شناخته‌ شده‌. در ابتدا كه‌ مسجد ساخته‌ شده‌ بود مهاجرين‌ و انصار هم‌ در اطراف‌ مسجد اتاقك هائي‌ ساخته‌ بودند كه‌ در اتاقك ها از مسجد باز مي‌شد. مسجد به‌ منزله‌ حيات‌ منزل‌ بود و اتاق ها به‌ منزله‌ خانه‌هاي‌ مسكوني‌ در داخل‌ مسجد. شايد اتاق ها برابر ظرفيت‌ مسجد حدود سي‌ اتاق‌ يا بيشتر و كمتر بوده‌ كه‌ در لسان‌ قرآن‌ به‌ عنوان‌ حجرات‌ شناخته‌ شده‌ است‌ خداوند فرمود ان‌ الذين‌ ينادونك‌ من‌ وراء الحجرات‌. يكي‌ از آن‌ اتاقك ها هم‌ اتاق‌ مولا اميرالمومنين‌ و حضرت‌ زهرا و حسنين‌ بود. از اتاق‌ خودشان‌ وارد مسجد مي‌شدند و از مسجد به‌ داخل‌ اتاق‌ خود مي‌رفتند. آزادانه‌ وارد مسجد مي‌شدند و خارج‌ مي‌گرديدند و گاهي‌ در مسجد مي‌خوابيدند. يك‌ روز پيغمبر اكرم‌ (ص‌) فرماني‌ صادر كرد كه‌ هر كس‌ در اتاقش‌ از مسجد باز مي‌شود ديوار كند و ببندد. در اتاق‌ خود را از خارج‌ مسجد باز كند و اگر بخواهد وارد مسجد شود از يك‌ در مخصوص‌ عمومي‌ آن‌ هم‌ با طهارت‌ و تشريفات‌ ديگر. از اين‌ قانون‌ فقط‌ در خانه‌ من‌ و علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ و فرزندانش‌ امام‌ حسن‌ و امام‌ حسين‌ مستثني‌ خواهد بود آنها حق‌ دارند آزادانه‌ از اتاق‌ شخصي‌ خود وارد مسجد شوند و از مسجد به‌ داخل‌ اتاق‌ خود بروند مسجد به‌ منزله‌ خانه‌ مسكوني‌ آنها باشد. تحمل‌ اين‌ فرمان‌ براي‌ عربها بسيار سنگين‌ و مشكل‌ بود. يكي‌ به‌ دليل‌ اينكه‌ظاهرا خانه‌ خدا خانه‌ عموم‌ مسلمانان‌ است‌ همه‌ كس‌ آزادانه‌ حق‌ ورود و خروج‌ و نشستن‌ و خوابيدن‌ در خانه‌ خدا دارند. تبعيض‌ در اين‌ حق‌ عمومي‌ خلاف‌ عدالت‌ و مساوات‌ اسلام‌ است‌. همه‌ كس‌ مسلمانند و خانه‌ خدا خانه‌ همه‌ مسلمانان‌ است‌. چرا درهاي‌ ورودي‌ به‌ مسجد بسته‌ شود و در مخصوصي‌ براي‌ همه‌ مسلمانان‌ آن‌ هم‌ با تشريفات‌ خاصي‌ كه‌ از جمله‌ با طهارت‌ باشند مقرر گردد. مسئله‌ دوم‌ كه‌ غير قابل‌ تحمل‌ بود ‌ تبعيض‌ و استثناي‌ پيغمبر اكرم‌ است‌ كه‌ خود را و علي‌ و حسنين‌ را از ديگران‌ مستثني‌ مي‌كند و به‌ آنها اجازه‌ مي‌دهد آزادانه‌ وارد مسجد شوند و خارج‌ گردند يا در مسجد بخوابند و آن‌ تشريفاتي‌ كه‌ براي‌ ورود و خروج‌ ديگران‌ مقدر و مقرر است‌ براي‌ پنج‌ تن‌ مقرر نيست‌. مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ خانه‌ خدا خانه‌ مسكوني‌ و ملكي‌ همان‌ پنج‌ نفر باشد‌ كه‌ آزادي‌ مطلق‌ دارند و ديگران‌ براي‌ ورود و خروج‌ اجازه‌ بگيرند و با تشريفات‌ وارد شوند. اين‌ فرمان‌ خيلي‌ سر و صدا بوجود آورد رسول‌ خدا دستور داد همه‌ شما بايستي‌ درهاي‌ ورودي‌ خود را به‌ مسجد ببنديد و ديوار كنيد و از خارج‌ مسجد در باز كنيد تا جائي‌ كه‌ خليفه‌ دوم‌ خدمت‌ رسول‌ خدا عرض‌ كرد يا رسول‌ الله‌ من‌ در ورودي‌ خود را مي‌بندم‌ ديوار مي‌كشم‌ وليكن‌ اجازه‌ بده‌ يك‌ سوراخي‌ برابر چشمم‌ كه‌ بتوانم‌ به‌ مسجد نگاه‌ كنم‌ و شما را در حال‌ عبادت‌ و نماز ببينم‌ باز گذارم‌. فابي‌ عليه‌ رسول‌ الله‌، پيغمبر اكرم‌ امتناع‌ كردند فرمود هيچكس‌ اجازه‌ ندارد از داخل‌ منزل‌ خود راهي‌ هر چند بسيار كوچك‌ باشد به‌ سوي‌ خانه‌ خدا باز كند تا آزادانه‌ مسجد را و اهل‌ مسجد را ببيند. تحمل‌ اين‌ فرمان‌ از همه‌ بيشتر براي‌ عباس‌ بن‌ عبدالمطلب‌ عموي‌ پيغمبر سنگين‌ بود كه‌ چرا پيغمبر يك‌ چنين‌ استثنائي‌ قائل‌ مي‌شود پسر عموي‌ خودرا بر عمو مقدم‌ مي‌دارد. در ورودي‌ عموي‌ خود را مي‌بندد و در ورودي‌ پسر عمو را باز مي‌گذارد. نمي‌توانست‌ تحمل‌ كند آن‌ قدر اصرار و تكرار كرد كه‌ حتماً رسول‌ خدا بايستي‌ به‌ عموي‌ خود امتيازي‌ بدهد آن‌ طور كه‌ به‌ پسر عمو امتياز مي‌دهد. رسول‌ خدا كه‌ بسيار او را ناراحت‌ ديد فرمود به‌ تو اجازه‌ مي‌دهم‌ ناودان‌ بام‌ خود را به‌ طرف‌ مسجد باز كني‌ تا باران‌ پشت‌ بام‌ تو در مسجد بريزد عموي‌ پيغمبر خيلي‌ خوشحال‌ شد كه‌ به‌ او امتيازي‌ داده‌ و به‌ ساير مردم‌ نداده‌ است‌. مسئله‌ بسيار عجيب‌ و غير قابل‌ تحمل‌ بود مخصوصاً براي‌ عربهائي‌ كه‌ آن‌ همه‌ دنبال‌ مفاخره‌ و مباهات‌ مي‌روند تا جائيكه‌ براي‌ كسب‌ برتري‌ بر ديگران‌ قبور اموات‌ خود را مي‌شمارند كه‌ اموات‌ من‌ از اموات‌ شما بيشتر است‌ و در اين‌ رابطه‌ سوره‌ تكاثر نازل‌ مي‌شود در هر صورت‌ امتياز عجيبي‌ است‌ كه‌ مسجدها براي‌ عده‌اي‌ به‌ منزله‌ خانه‌ ملكي‌ و مسكوني‌ آنهاست‌ و براي‌ ديگران‌ مانند خانه‌اي‌ كه‌ صاحب‌ و مالك‌ دارد كه‌ حق‌ ندارند بي‌ سروصدا و بدون‌ اجازه‌ وارد شوند. از نظر علمي‌ و مقامي‌ هم‌ مسئله‌ بسيار مهمي‌ است‌ كه‌ امتياز افراد را نسبت‌ به‌ يكديگر از زمين‌ تا آسمان‌ بالا مي‌برد يك‌ نفر يا يك‌ خانواده‌ را به‌ جاي‌ خورشيد و ستاره‌ مي‌شناسد و خانواده‌هاي‌ ديگر را برابر خاك‌ و گياه‌ زمين‌.

 فاصله‌ بي‌ نهايت‌ زياد است‌ نمونه‌ تولد مولا اميرالمومنين‌ عليه‌ السلام‌ در خانه‌ كعبه‌ است‌. يك‌ استثناء عجيب‌ و بي‌ سابقه‌ مسجدي‌ كه‌ هيچكس‌ حق‌ ندارد بدون‌ طهارت‌ به‌ آن‌ نگاه‌ كند يا وارد شود مخصوصاً زنان‌ در حال‌ عادت‌ و زايمان‌ اما يك‌ مادر زايمان‌ خود را در مسجدالحرام‌ انجام‌ مي‌دهد و سه‌ شبانه‌ روز هم‌ ميهمان‌ صاحب‌ خانه‌ است‌ از غذاي‌ بهشتي‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ احتياج‌ به‌ تطهير و دستشوئي‌ نداشته‌ باشد. ورود زن‌ در ايام‌ نفاس‌ به‌ خانه‌ خدا آنقدر حرمت‌ دارد كه‌ مريم‌ مقدس‌ كه‌ به‌ فرزندي‌ مانند عيسي‌ حامله‌ شده‌ آن‌ هم‌ به‌ تقدير الهي‌ در حال‌ زايمان‌ از مسجد خارج‌ مي‌شود به‌ بيابانها مي‌رود كه‌ مبادا در خانه‌ خدا چنين‌ اتفاقي‌ پيدا شود‌ بچه‌ خود را به‌ دنيا آورد.

 مسائلي‌ است‌ بسيار عميق‌ و عجيب‌ كه‌ جز اولياء خدا و انسانهائي‌ كه‌ در كمال‌ مطلق‌اند مانند فرشته‌ها و اولياء خدا هستند نمي‌توانند حكمت‌ آنرا بدانند و يا اگر دانستند نمي‌توانند تحمل‌ كنند. وقتي‌ صداي‌ اعتراض‌ بلند شد كه‌ يا رسول‌ الله‌ اين‌ چه‌ فرماني‌ و اين‌ چه‌ استثنائي‌ است‌ كه‌ قائل‌ شده‌ايد حضرت‌ فرمود ان‌ الله‌ امر ني‌ ان‌ ابني‌ له‌ بيتاً طاهراً لايسكنه‌ غيري‌ و غير اخي‌ و ابناه‌. يعني‌ خداوند به‌ من‌ دستور داده‌ است‌ كه‌ براي‌ او يك‌ خانه‌ طيب‌ و طاهري‌ بنا كنم‌ كه‌ جز من‌ و برادرم‌ علي‌ و دو پسرش‌ كسي‌ حق‌ سكونت‌ در آن‌ خانه‌ را كه‌ خانه‌ خداست‌ نداشته‌ باشد.

اين‌ حديث‌ سد ابواب‌ است‌ كه‌ لازم‌ است‌ دقت‌ كنيم‌ تا بدانيم‌ كه‌ بعضي‌ انسانها چگونه‌ و چطور آل‌ الله‌ و اهل‌ الله‌ شناخته‌ مي‌شوند. كه‌ گوئي‌ با خدا يك‌ خانواده‌اند خدا به‌ جاي‌ پدر و آنها به‌ جاي‌ فرزندان‌ اند كه‌ صددرصد با خداي‌ خود اهليت‌ دارند و تفاوت‌ و امتيازي‌ بين‌ آنها وجود ندارد.

معاني‌ اصيل‌ آل‌ و اهل :‌

 رابطه‌ اين‌ چهارده‌ معصوم‌ با خداوند تبارك‌ و تعالي‌ رابطه‌اي‌ است‌ بالاتر از اهليت‌ كه‌ آن‌ را آليت‌ مي‌نامند لذا اهل‌ بيت‌ عصمت‌ و طهارت‌ را آل‌ الله‌ دانسته‌اند.

 رابطه‌ انسان‌ با انسان‌ ديگر مانند رايطه‌ فرزندان‌ با پدر و مادر بر سه‌ قسم‌ است‌ كه‌ اين‌ سه‌ قسمت‌ مراتب‌ تكاملي‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد نه‌ مراتب‌ عددي‌. مانند يك‌ و دو و سه‌. مرتبه‌ اول‌ مرتبه‌ خويشاوندي‌ از مسير توالد و تناسل‌ است‌. فرزندان‌ رابطه‌ خوني‌ و گوشتي‌ با پدر و مادر خود دارند. برادر و خواهر و خويشاوندان‌ ديگر به‌ همين‌ كيفيت‌ و برپايه‌ اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ كل‌ بشر فرزندان‌ يك‌ پدر و مادر هستند و همه‌ خويشاوند يك‌ ديگر به‌ حساب‌ مي‌آيند. اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ احكام‌ دنيائي‌ مخصوص‌ به‌ خود را دارد كه‌ عبارت‌ است‌ از وراثت‌ مالي‌. پدر و مادر كه‌ از دنيا بروند وارث‌ درجه‌ اول‌ آنها فرزندان‌ و پدر و مادر آنها هستند و وارث‌ درجه‌ دوم‌ خواهر و برادر و اجداد. وارث‌ طبقه‌ سوم‌ عموها و عمه‌ها و دائي‌ها و خاله‌ها و يا فرزندان‌ آنها اگر خودشان‌ نباشند. اگر كسي‌ از دنيا برود و در هيچيك‌ از طبقات‌ سه‌ گانه‌ وارثي‌ نداشته‌ باشد اموالش‌ به‌ بيت‌ المال‌ تحويل‌ مي‌شود و دولت‌ وارث‌ او خواهد بود. اين‌ رابطه‌ خويشاوندي‌ با ظهور امام‌ زمان‌ عليه‌ السلام‌ خاتمه‌ پيدا مي‌كند. حضرت‌ وراثت‌ خويشاوندي‌ را لغو مي‌كند. وراثت‌ ايماني‌ را رسميت‌ مي‌دهد. يعني‌ فرزندي‌ از پدر و مادر خود ارث‌ مي‌برد كه‌ هر دو مؤمن‌ حقيقي‌ باشند مجهز به‌ نور ايمان‌. اگر پدر كافر باشد و اولاد مؤمن‌، رابطه‌ پدر از فرزند قطع‌ مي‌شود و يا اولاد كافر باشند و پدر مؤمن‌ رابطه‌ اولاد از پدر و مادر قطع‌ است‌. اين‌ قطع‌ رابطه‌ مضمون‌ آيه‌ شريفه‌ قرآن‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد لا انساب‌ بينهم‌ يومئذٍ و لايتسائلون‌. يعني‌ روز قيامت‌ حسب‌ و نسب‌ رسميت‌ ندارد و كسي‌ هم‌ سئوال‌ نمي‌كند كه‌ پدر و مادر شما كيستند و از چه‌ طايفه‌اي‌ هستي‌. احاديث‌ هم‌ در ظهور امام‌ زمان‌ دارد كه‌ انه‌ يواخي‌ بين‌ الناس‌ كما واخوا‌ في‌ الاظله‌. يعني‌ آن‌ بزرگوار وراثت‌ حسبي‌ و نسبي‌ را لغو مي‌كند. پدر و مادر كافر را از اولاد مؤمن‌ جدا و يا اولاد كافر را از پدر و مادر مؤمن‌ جدا مي‌كند. فرزندي‌ كه‌ كافر است‌ از پدر و مادر مؤمن‌ ارث‌ نمي‌برد. پدر هم‌ كه‌ كافر باشد به‌ همين‌ معنا و همين‌ حديث‌ كه‌ در اخبار حكومت‌ امام‌ زمان‌ وارد شده‌. تفسير آيه‌ شريفه‌ لاانسا بينهم‌ مي‌باشد. زيرا امام‌ زمان‌ دولتي‌ تشكيل‌ مي‌دهد از انسانهاي‌ مؤمن‌ واقعي‌ كافر و منافق‌ واقعي‌ را در دولت‌ و حكومت‌ خود راه‌ نمي‌دهد و توبه‌ آنها را كه‌ توبه‌ از ترس‌ و قدرت‌ است‌ نمي‌پذيرد. وراثت‌ بر پايه‌ اهليت‌ داير مي‌شود. نه‌ بر پايه‌ ولادت‌ و خويشاوندي‌. ممكن‌ است‌ سئوال‌ كنيد اگر در حكومت‌ آن‌ بزرگوار وراثت‌ باقي‌ است‌ هر چند وراثت‌ مؤمن‌ از مؤمن‌ باشد پس‌ حكومت‌ آن‌ حضرت‌ هم‌ از نوع‌ حكومت‌ دنيائي‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد زيرا در حكومت‌ آخرتي‌ كه‌ انسانها داخل‌ بهشت‌ مي‌شود احتياج‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ ندارند. در زندگي‌ بهشتي‌ مال‌ و ثروت‌ مانند نهر جاري‌ و يا دريا در اختيار مردم‌ قرار مي‌گيرد فقير و غني‌ به‌ معناي‌ فقير و غناي‌ دنيا نيست‌ كه‌ باز در آنجا خمس‌ و زكات‌ دائر باشد و ثروتمندان‌ به‌ فقرا بذل‌ و بخشش‌ داشته‌ باشند.

 هركسي‌ وارد بهشت‌ شود تا ابد بي‌ نهايت‌ ثروتمند است‌ هر چه‌ بخواهد فوري‌ براي‌ او آماده‌ است‌. در آن‌ حكومت‌ مرگ‌ و مرض‌ و جنگ‌ و كشتار برطرف‌ مي‌شود. هر كس‌ زنده‌ تحويل‌ آن‌ بزرگوار شود مرگ‌ و مرض‌ ندارد و هر كس‌ هم‌ پيش‌ از ظهور مرده‌ باشد در حكومت‌ آن‌ بزرگوار زنده‌ مي‌شود. پس‌ در صورتي‌ كه‌ مرگ‌ و مرض‌ نيست‌ و وراثت‌ چه‌ معنائي‌ دارد كه‌ يكي‌ از ديگري‌ ارث‌ ببرد.

 جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ وراثت‌ در زندگي‌ آخرت‌ به‌ معناي‌ شفاعت‌ است‌ يعني‌ انسانها از مقام‌ انسانها و شفاعت‌ يكديگر بهره‌ مي‌برند نه‌ از مال‌ و ثروت‌ يكديگر. پدر مؤمن‌ كه‌ درجه‌ ايمانش‌ از فرزندانش‌ بالاتر است‌ اجازه‌ دارد فرزندان‌ مؤمن‌ خود را به‌ بهشت‌ بياورد و آن‌ فرزندان‌ مؤمن‌ به‌ پدر و مادر خود متوسل‌ مي‌شوند. پدر و مادر اجازه‌ شفاعت‌ پيدا مي‌كنند و فرزندان‌ مؤمن‌ خود را به‌ بهشت‌ مي‌برند. پس‌ در اينجا فرزند مؤمن‌ از ايمان‌ پدر و مادر مؤمن‌ خود استفاده‌ مي‌كند. از مقام‌ و منصب‌ او بهره مي برد و به‌ شفاعت‌ او داخل‌ بهشت‌ مي‌شود مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ از ثروت‌ پدر و مادر استفاده‌ كرده‌ است‌ و يا اگر درجه‌ ايمان‌ فرزندان‌ بيشتر و بالاتر باشد مانند پيغمبران‌ نسبت‌ به‌ پدر و مادر و فرزندان‌ خود پدر و مادر مؤمن‌ از فرزندان‌ خود كه‌ درجه‌ و مقام‌ دارند استفاده‌ مي‌كند. شفاعت‌ فرزندان‌ درباره‌ پدر و مادر آنها قبول‌ مي‌شود. پدر و مادر از بهشت‌ فرزندان‌ استفاده‌ مي‌كنند.

 مثلاً حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ كه‌ انساني‌ كامل‌ و ممتاز است‌ اجازه‌ دارد آباء و اجداد خود را تا آدم‌ و حوا شفاعت‌ كند و به‌ بهشت‌ ببرد و همچنين‌ فرزندان‌ خود را تا آخرين‌ فرزند پيش‌ از ظهور قيامت‌. نهايت‌ از كسي‌ مي‌توانند شفاعت‌ كنند كه‌ لااقل‌ ذرة‌المثقال‌ ايمان‌ و تقوي‌ داشته‌ باشند گر چه‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ هم‌ مبتلا شده‌ باشد، مصداق‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ مي‌فرمايد فمن‌ يعمل‌ مثقال‌ ذرة‌ خيراً يره‌. اگر يكي‌ از وابستگان‌، كافر مطلق‌ باشد پدر مؤمن‌ يا فرزند مؤمن‌ نمي‌تواند از او شفاعت‌ كند لازم‌ است‌ روابط‌ ايماني‌ هر چند بسيار ضعف‌ برقرار باشد تا از مسير شفاعت‌ داخل‌ بهشت‌ شود. شفاعت‌ هم‌ به‌ همين‌ منظور دائر شده‌ است‌ كه‌ مؤمنين‌ ضعيف‌ الايمان‌ در درجات‌ پائين‌ حق‌ ندارند به‌ مؤمنين‌ كامل‌ الايمان‌ مانند ائمه‌ اطهار مربوط‌ شوند بلكه‌ لازم‌ است‌ از واسطه‌ها استفاده‌ كنند اگر پدر و مادر ايمانشان‌ قوي‌تر باشد واسطه‌ فرزندان‌ ضعيف‌ الايمان‌ مي‌شوند و اگر فرزندان‌ ايمانشان‌ قوي‌تر باشد واسطه‌ پدر و مادر ضعيف‌ الايمان‌ خود مي‌شوند. اين‌ هم‌ درست‌ به‌ معناي‌ وراثت‌ است‌. گاهي‌ از ثروت‌ پدر و مادر استفاده‌ مي‌كنيم‌ و گاهي‌ از مقام‌ آنها استفاده‌ مي‌كنيم‌.

 تمامي‌ اجداد و اولاد پيغمبر اكرم‌ از مقام‌ حضرت‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ خداوند در قرآن‌ مي‌فرمايد يوم‌ يأتي‌ كل‌ اناس‌ بامامهم‌ يعني‌ روز قيامت‌ هر كسي‌ را از مسير پيشوائي‌ كه‌ دارد و از او درس‌ و دين‌ آموخته‌ است‌ وارد بهشت‌ مي‌كنيم‌ نفراتي‌ كه‌ درجات‌ ايمانشان‌ بالاتر است‌ از كساني‌ كه‌ درجات‌ ايمانشان‌ پائين‌تر است‌ شفاعت‌ مي‌كنند به‌ اين‌ ترتيب‌ يك‌ نفر از دوستان‌ پيشوايان‌ دنيائي‌ گر چه‌ برابر ذره‌ المثقالي‌ ايمان‌ داشته‌ باشد به‌ شفاعت‌ پيشواي‌ خود داخل‌ بهشت‌ مي‌شود. لذا مي‌گوئيم‌ در آخرت‌ امامت‌ مطرح‌ است‌ نه‌ پدر و مادري‌ و خويشاوندي‌. يعني‌ كسي‌ كه‌ با علم‌ و ايمان‌ خود ديگري‌ را هدايت‌ كرده‌ باشد و آن‌ شاگرد از علم‌ و ايمان‌خود بهره‌ برده‌ باشد خواه‌ خويشاوند يكديگر باشند يا نباشند. پس‌ شفاعت‌ در زندگي‌ آخرت‌ بر پايه‌ اهليت‌ است‌ نه‌ بر پايه‌ ولادت‌ و خويشاوندي‌. خداوند به‌ نوح‌ پيغمبر مي‌گويد انه‌ ليس‌ من‌ اهلك‌. ولادت‌ پسر را نفي‌ نمي‌كند اما اهليت‌ او را نفي‌ مي‌كند. و اما آليت‌ . كلمه آليت‌. فوق‌ اهليت‌ است‌. مربوط‌ به‌ سنخيت‌ و جنسيت‌ است‌ يكي‌ از مواردي‌ كه‌ مي‌گوئيم‌ لغات‌ عرب‌ مطابقت‌ كامل‌ با معاني‌ دارد و خاصيتهاي‌ معنا در لفظ‌ متمركز مي‌شود همين‌ مسئله‌ آليت‌ و اهليت‌ است‌. انساني‌ كه‌ اهليت‌ دارد با انساني‌ كه‌ در مقام‌ آليت‌ است‌ تفاوت‌ روحي‌، رواني‌ دارند. آل‌ پيغمبر صددرصد مطابقت‌ رواني‌ و علمي‌ و ايماني‌ با رسول‌ خدا دارند به‌ همين‌ مناسبت‌ هاء هوز در اهل‌ تبديل‌ به‌ همزه‌ و الف‌ مي‌شود. آ تركيبي‌ است‌ از دو الف‌ كه‌ در ذات‌ يكديگر قرار گرفته‌اند يعني‌ الف‌ دوم‌ در بطن‌ الف‌ اول‌ قرار گرفته‌ تبديل‌ به‌ آ شده‌ است‌ همينطور ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام‌از نظر رواني‌ و علمي‌ و ايماني‌ در ذات‌ رسول‌ خدا متمركز شده‌اند و صددرصد جنسيت‌ و سنخيت‌ با حضرت‌ پيدا كرده‌اند. برابر ذره‌اي‌ هم‌ از آن‌ حضرت‌ پائين‌تر نيستند يك‌ چنان‌ سنخيت‌ رواني‌ دارند كه‌ هر كجا خداوند با پيغمبر تماس‌ بگيرد و سخني‌ بگويد آن‌ كلام‌ و بيان‌ را ائمه‌ اطهار هم‌ مي‌شنوند و اگر با امام‌ زمان‌ سخني‌ بگويند سخن‌ و بيان‌ خدا را همانطور كه‌ امام‌ زمان‌ از خدا مي‌شنود بقيه‌ معصومين‌ هم‌ تا حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ مي‌شنوند. وقتي‌ آيه‌اي‌ بر پيغمبر اكرم‌ نازل‌ مي‌شود لازم‌ نيست‌ آن‌ آيه‌ را براي‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ عليه‌ السلام‌ و يا دخترش‌ زهرا بخواند و آنها را يا حسنين‌ عليهم‌السلام‌را مطلع‌ كنند كه‌ اين‌ آيه‌ و سوره‌ بر من‌ نازل‌ شده‌ است‌ در همان‌ جا كه‌ وحي‌ بر قلب‌ پيغمبر نازل‌ مي‌شود و پيغمبر حادثه‌ وحي‌ را به‌ قلب‌ خود احساس‌ مي‌كند ائمه‌ ديگر هم‌ احساس‌ مي‌كنند زيرا هر چهارده‌ نفر اتصال‌ وجودي‌ و ذاتي‌ به‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ دارند. خداوند مانند فرستنده‌ امواج‌ است‌ و آنها گيرنده‌ آن‌ امواجند مولا امير المومنين‌ عليه‌ السلام‌ مي‌فرمايد: وكنت‌ اسمع‌ الوحي‌ حين‌ اذ نزل‌ عليه‌ جبرائيل‌ وكنت‌ اسمع‌ رنّه‌ الشيطان‌ ليلة‌ اذ بعث‌ و قلت‌ يا رسول‌ الله‌ ماهذه‌ الرنّة‌ فقال‌ رنة‌ الشيطان‌ يأس‌ ان‌ يعبد. يعني‌ شبي‌ كه‌ پيغمبر اكرم‌ به‌ نبوت‌ مبعوث‌ شد و جبرئيل‌ آيات‌ وحي‌ را به‌ قلب‌ آن‌ حضرت‌ مخابره‌ كرد من‌ هم‌ صداي‌ وحي‌ را شنيدم‌ و در اينجا ناله‌ گوشخراشي‌ ‌ به‌ من‌ رسيد عرض‌ كردم‌ يا رسول‌ الله‌ اين‌ ناله‌ گوشخراش‌ از كجا بود كه‌ من‌ شنيدم‌ فرمود آه‌ و ناله‌ شيطان‌ بود زيرا او بعد از بعثت‌ من‌ مأيوس‌ شد از اينكه‌ مورد پرستش‌ واقع‌ شود. در اينجا كه‌ پيغمبر اكرم‌ در غار حرا بوده‌ و جبرئيل‌ بر او نازل‌ شده‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ ده‌ ساله‌ در مكه‌ بوده‌ از اين‌ رابطه‌ بين‌ پيغمبر و خدا آگاهي‌ دارد و سوره‌اي‌ كه‌ وحي‌ شده‌ براي‌ او مي‌خواند.

 پس‌ اين‌ امامهاي‌ معصوم‌ آل‌ پيغمبرند و مؤمنين‌ مانند سلمان‌ كه‌ هنوز فاصله‌ دارد اهل‌ پيغمبر است‌ و از اهل‌ البيت‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد كه‌ پيغمبر فرمود السلمان‌ منا اهل‌ البيت‌. يعني‌ با ما خانواده‌ اهليت‌ دارد و از ما به‌ حساب‌ مي‌آيد وليكن‌ به‌ مقام‌ آليت‌ نرسيده‌ والا مي‌توانست‌ جانشين‌ پيغمبر و يا امامهاي‌ ديگر باشد. امام‌ زمان‌ هم‌ به‌ اين‌ دليل‌ باقي‌ و زنده‌ است‌ و غيبت‌ اختيار نموده‌ كه‌ جانشيني‌ مانند خود ندارد. و انسانهاي‌ درجه‌ پائين‌تر چنان‌ استعداد ندارند كه‌ حضور او را تحمل‌ كنند از اين‌ جهت‌ غيبت‌ آن‌ بزرگوار ادامه‌ پيدا مي‌كند اين‌ بود تفاوت‌ اولاد و اهل‌ و آل‌ كه‌ بر اساس‌ درجات‌ علم‌ و ايمان‌ پائين‌ و بالا مي‌رود.

 يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ كاملاً از جنس‌ يكديگر و شبيه‌ يكديگر است‌ مسئله‌ سدابواب‌ بر غير ائمه‌ اطهار عليهم‌السلام‌ و مسئله‌ انا مدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها مي‌باشد.

 تمام‌ اين‌ مسائل‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ امتيازات‌ وجودي‌ اين‌ چهارده‌ نفر از ساير مردم‌ مشخص‌ و ممتاز شود گر چه‌ ديگران‌ عالم‌ و دانشمند باشند. پيغمبر اكرم‌ خود را شهر علم‌ معرفي‌ مي‌كند. شهر علمي‌ كه‌ خانه‌ خدا خواه‌ مسجدالحرام‌ باشد يا مسجد النبي‌ و ساير مساجد خانه‌ مسكوني‌ آنها به‌ حساب‌ مي‌آيد يعني‌ اگر ما خدا و اولياء خدا را يك‌ خانواده‌ حساب‌ كنيم‌ كه‌ خدا به‌ جاي‌ پدر و آنها به‌ جاي‌ فرزندان‌ هستند آن‌ قيد و قيودي‌ كه‌ براي‌ ديگران‌ لازم‌ است‌ وقتي‌ كه‌ بخواهند وارد خانه‌ خدا شوند براي‌ پيغمبر و ائمه‌ اطهار لازم‌ نيست‌ زيرا به‌ خانه‌ خود و بر اهل‌ بيت‌ خود وارد مي‌شوند لازم‌ نيست‌ اجازه‌ بگيرند و يابا تشريفات‌ ديگر. وارد حرم‌ خدا ‌شوند چنان‌ با خدا مي‌گويند و مي‌شنوند كه‌ گوئي‌ رابطه‌ بين‌ آنها و خدا رابطه‌ پدر و فرزند و يا زن‌ و شوهر است‌ كه‌ اهليت‌ با يكديگر دارند. در همين‌ رابطه‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌فرمايد انا مدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها. مدينه‌ شهر آبادي‌ را مي‌نامند كه‌ در آن‌ شهر به‌ وسيله‌ انسانها تمامي‌ علوم‌ و حقوق‌ و حقايق‌ زنده‌ مي‌شود و انسانهاي‌ آن‌ شهر در عين‌ حال‌ كه‌ از تمامي‌ حاكميت‌ها آزاد مطلق‌ هستند در نظام‌ مطلق‌ هم‌ قرار مي‌گيرند. شهري‌ كه‌ علم‌ كامل‌ بر انسانها حاكميت‌ دارد. نه‌ اينكه‌ بعضي‌ سلطان‌ باشند و بعضي‌ رعيت‌ و بعضي‌ بالا و بعضي‌ پائين‌. كه‌ بالاتران‌ بر پائين‌ تران‌ حكومت‌ كنند يا براي‌ حفظ‌ يك‌ نظام‌ حكومتي‌ و بهشتي‌ پليس‌ و پاسبان‌ لازم‌ باشد. شهري‌ كه‌ تمامي‌ انسانهاي‌ آن‌ شهر به‌ علم‌ و قدرت‌ الهي‌ مجهزند.

 كسي‌ درآنجا اشتباه‌ نمي‌كند تا هدايت‌ و راهنمائي‌ لازم‌ داشته‌ باشد و كسي‌ مرتكب‌ گناهي‌ نمي‌شود و يا نيت‌ گناهي‌ نمي‌كند تا امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر لازم‌ باشد. امر و نهي‌ بكلي‌ لغويت‌ پيدا مي‌كند زيرا چنان‌ نيست‌ كه‌ يكي‌ عالم‌ و يا اعلم‌ و ديگري‌ جاهل‌ باشد. تا عالم‌ جاهل‌ را هدايت‌ كند. يك‌ چنين‌ شهري‌ از آب‌ و خاك‌ و خانه‌ و ساختمان‌ و آبادي‌هاي‌ ظاهري‌ نيست‌. شهر وجود انسان‌ است‌ كه‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌فرمايد انا مدينه‌ العلم‌. آن‌ شهر علم‌ كه‌ فقط‌ علم‌ حاكميت‌ دارد و بر هر كس‌ علم‌ حاكميت‌ پيدا كند آزادي‌ مطلق‌ پيدا، مي‌كند من‌ هستم‌ يعني‌ وجود من‌ و علم‌ من‌ و فكر من‌ و نيت‌ و اراده‌ من‌ هر چه‌ مي‌گويم‌ و مي‌خوانم‌ و مي‌دانم‌ شهر علم‌ است‌. يعني‌ در دايره‌ ولايت‌ من‌ بر من‌ و كساني‌ كه‌ در اين‌ دايره‌ قرار گيرند علم‌ حاكميت‌ دارد. شهري‌ نيست‌ كه‌ تركيبي‌ از سلطان‌ و رعيت‌ و ارباب‌ و نوكر بوجود آمده‌ باشد. پيغمبر اكرم وجود خود را به‌ عنوان‌ مدينه‌ فاضله‌ معرفي‌ مي‌كند علي‌ عليه‌ السلام‌ را به‌ عنوان‌ در ورودي‌ در اين‌ تعريف‌ هم‌ تا اندازه‌اي‌ تنزل‌ كرده‌ است‌. رسول‌ خدا كه‌ علي‌ را درب‌ آن‌ شهر معرفي‌ مي‌كند شايد مردم‌ خيال‌ كنند درب‌ شهر با خود شهر فرق‌ دارد. چاره‌اي‌ نيست‌ جز اينكه‌ ان‌ حضرت‌ تمامي‌ وساطت‌ها بين‌ خود و امت‌ را لغو كند مگر وساطت‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ و ائمه‌ اطهار. چطور مردم‌ مي‌توانند به‌ وسيله‌ معاويه‌ها و يزيدها و جنايتكاران‌ ديگر يا به‌ وسيله‌ دانشمنداني‌ كه‌ در سطح‌ پائين‌ هستند و الفبائي‌ از دين‌ خدا مي‌دانند چنين‌ افرادي‌ كجا مي‌توانند رسول‌ خدا و ائمه‌ را با آن‌ سرمايه‌ هائي‌ كه‌ دارند معرفي‌ كنند و با علم‌ و عمل‌ خود مردم‌ را به‌ دايره‌ ولايت‌ و حكمت‌ رسول‌ خدا بكشانند. خليفه‌ دوم‌ كه‌ يك‌ چنان‌ فتوحاتي‌ بي‌ سابقه‌ بدست‌ آورد و در كره‌ زمين‌ به‌ عنوان‌ خليفه‌ مظفر شناخته‌ شد كه‌ گفته‌اند هزار شهر را كه‌ هر كدام‌ برابر يك‌ مملكتي‌ است‌ فتح‌ كرد خود را آنچنان‌ بالا برد و اوج‌ گرفت‌ كه‌ بهتر و بالاتر از رسول‌ خدا شناخت‌. حلال‌ پيغمبر را حرام‌ و حرام‌ او را حلال‌ نمود. يك‌ روز به‌ عبدالله‌ ابن‌ عباس‌ كه‌ شاگرد ممتاز علي‌ عليه‌ السلام‌ بود گفت‌ هنوز هم‌ پسر عمويت‌ علي‌ يك‌ چنان‌ خيالاتي‌ در سر دارد كه‌ من‌ از عمر بالاترم‌. تعجب‌ مي‌كرد كه‌ علي‌ يا پيغمبر از او بالاتر باشند. چنين‌ افرادي‌ به‌ جهل‌ و ناداني‌ خود يك‌ شب‌ ظلماني‌ هستند كه‌ هرگز نمي‌توانند چهره‌ خورشيد را به‌ نمايش‌ بگذارند و معرف‌ رسول‌ خدا باشند. علماي‌ مؤمن‌ ممتاز در مكتب‌ ولايت‌ به‌ جاي‌ ستاره‌ شناخته‌ شده‌اند. كفار و مشركين‌ هم‌ گر چه‌ دانشمند باشند به‌ جاي‌ شب‌ تاريك‌. و هر يك‌ از اين‌ چهارده‌ معصوم‌ به‌ جاي‌ خورشيد شناخته‌ شده‌اند. چطور ستاره‌ها و يا شب‌ تاريك‌ مي‌توانند چهره‌ خورشيد ولايت‌ را در افكار مردم‌ متجلي‌ سازند. پس‌ كسي‌ بجز علي ع نمي‌تواند باب‌ شهر وجود پيغمبر اكرم‌ باشد. كسي بجز علي وائمه اطهار ‌ نمي‌تواند توحيد و معارف‌ او را علم‌ و حكمت‌ او را، سياست‌ و تدبير او را، اخلاق‌ و رفتار او را براي‌ ديگران‌ به‌ نمايش‌ بگذارد، به‌ همين‌ منظور خداوند براي‌ نشان‌ دادن‌ چهره‌ واقعي‌ اسلام‌ و به‌ نمايش‌ گذاشتن‌ حكمت‌ خدا و قرآن‌، امام‌ زمان‌ را ذخيره‌ نموده‌ ‌ با اين‌ كه‌ مي‌داند در آينده‌ علم‌ پيشرفت‌ مي‌كند و دانشمندان‌ بزرگي‌ پيدا مي‌شوند خورشيد است‌ كه‌ خورشيد ديگر را معرفي‌ مي‌كند. ستاره‌ است‌ كه‌ ستاره‌ ديگر را معرفي‌ مي‌كند. شب‌ تاريك‌ ظلماني‌ كه‌ دنياي‌ كفر و گناه‌ است‌ نمي‌تواند نمايشگر چهره‌ حق‌ و حقيقت‌ باشد و گاهي‌ افكار چنان‌ عوض‌ مي‌شود و به‌ قهقرا مي‌رود كه‌ مثل‌ سلمان‌ رشدي‌ قرآن‌ را به‌ عنوان‌ آيات‌ شيطاني‌ تعريف‌ مي‌كند. پس‌ جز علي‌ و ائمه‌ اطهار كسي‌ نمي‌تواند اسلام‌ را چنان‌ كه‌ هست‌ و نمايشگر علم‌ و قدرت‌ خداوند متعال‌ است‌ برابر افكار مردم‌ نمايش‌ دهد. در اينجا رسول‌ خدا مي‌فرمايد هر كس‌ مي‌خواهد به‌ دانشگاه‌ علم‌ و حكمت‌ من‌ وارد شود بايستي‌ به‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ و اولاد او متوسل‌ شود. بهشت‌ هم‌ تركيبي‌ از همين‌ انسانهائي‌است كه‌ در مكتب‌ اسلام‌ و رسول‌ خدا و در دايره‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار به‌ كمال‌ رسيده‌اند. در زندگي‌ بهشتي‌ به‌ علم‌ و قدرت‌ آنها مجهز مي‌شوند پس‌ دايره‌ ولايت‌ و حكومت‌ آنها همان‌ مدينه‌ فاضله‌ است‌ يعني‌ مملكتي‌ كه‌ تمامي‌ حركات‌ و سكنات‌ و گفتن‌ و شنيدن‌ و نوشتن‌ و خواندن‌ و همه‌ چيز بر مدار علم‌ و حكمت‌ استوار است‌ و كوچكترين‌ خطا و اشتباهي‌ در آن‌ زندگي‌ وجود ندارد. در آنجا كه‌ رسول‌ خدا درهاي‌ ورودي‌ همه‌ مسلمانان‌ را به‌ خانه خدا ‌ مي‌بندد مي‌خواهد بگويد كه‌ مملكت‌ خدا و خانه‌ خدا يك‌ در بيشتر ندارد هر كس‌ بخواهد با خدا و دين‌ خدا رابطه‌ پيدا كند از آن‌ در وارد شود كه‌ فرمود انا مدينه‌ العلم‌ و علي‌ بابها.

 يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ معرف‌ مقام‌ واقعي‌ معصومين‌ عليهم‌ اسلام‌ است‌ مسئله‌ كوثر و حوض‌ كوثر است‌. كلمه‌ كوثر به‌ اتفاق‌ راويان‌ تاريخ‌ از سني‌ و شيعه‌ در شأن‌ حضرت‌ زهرا (س‌) نازل‌ شده‌ . ابتر در آخر اين‌ سوره‌ بني‌ اميه‌ شناخته‌ شده‌اند و كوثر در ابتداي‌ آن‌ اهل‌ بيت‌ عصمت‌ و طهارت‌ و مخصوصاً مبدأ آنها حضرت‌ زهرا(س‌) شناخته‌ شده‌ است‌. كوثر از كلمه‌ كثرت‌ بوجود آمده‌ به‌ اضافه‌ يك‌ حرف‌ نشان‌ گر اين‌ حقيقت‌ است‌ يعني‌ شخصي‌ كه‌ از كثير بالاتر است‌، كوثر يعني‌ بالاتر از كثير. كثير بر اعداد زياد و مراتب‌ زياد اطلاق‌ مي‌شود محدوديت‌ ندارد كه‌ ميليون‌ يا ميليارد و يا بيشتر از همه‌ آنها باشد. تمامي‌ اعداد و ذرات‌ عالم‌ از ذرات‌ اتمي‌ گرفته‌ تا كرات‌ و سموات‌ عددند و كلمه‌ كثير بر آنها اطلاق‌ مي‌شود مي‌گوئيم‌ خلق‌ كثير. عوالم‌ كثير. قطرات‌ كثير و امثال‌ آن‌ پس‌ نمي‌تواني‌ عددي‌ را يا مرتبه‌اي‌ را از دايره‌ كثرت‌ خارج‌ كنيم‌ و بگوئيم‌ از كثير و كثرت‌ بالاتر است‌ وليكن‌ خداوند با اضافه‌ حرفي‌ بر كلمه‌ كثير و كثرت‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ اين‌ انسان‌ چنان‌ بركاتي‌ دارد كه‌ از كثرت‌ و كثير بالاتر است‌ و مي‌خواهد بگويد اين‌ انسان‌ واحد مبدئي‌ است‌ و اعدادي‌ كه‌ از اين‌ مبدأ جدا مي‌شوند واحد عددي‌ مي‌باشند. واحدها بر مدار فرمايشات‌ خدا و ائمه‌ بر سه‌ قسم‌ است‌ اول‌ واحد عددي‌ كه‌ قابل‌ اشاره‌ و شماره‌ است‌ و با چشم‌ انسان‌ قابل‌ رويت‌ است‌ خواه‌ بزرگ‌ باشد خواه‌ كوچك‌. اين‌ واحد عددي‌ ذرات‌ عالم‌ خلقت‌ هستند. كه‌ هر كدام‌ محدود به‌ ابعاد ثلاثه‌اند. دوم‌ واحد مبدأئي‌. يعني‌ واحدي‌ كه‌ اولين‌ عدد تا آخرين‌ عدد از آن‌ جدا مي‌شوند. و مبدأ اعداد است‌. واحد مبدئي‌ نامتناهي‌ است‌ انتها ندارد، اما واحدهاي‌ عددي‌ متناهي‌ هستند‌ اول‌ و آخر دارند. فلاسفه‌ يونان‌ خيال‌ كرده‌اند كه‌ ذات‌ خدا واحد مبدأئي‌ است‌ يعني‌ تمام‌ ذرات‌ و كرات‌ و سموات‌ و هر مخلوق‌ محدودي‌ از ذات‌ خدا جدا شده‌اند مبدأ نامتناهي‌ است‌ وليكن‌ اعداد متناهي‌ هستند. خداوند با جمله‌ لم‌ يلد ولم‌ يولد از وجود خود عدديت‌ و مبدئيت‌ را نفي‌ مي‌كند و مي‌گويد من‌ عدد قابل‌ اشاره‌ و شماره‌ نيستم‌ كه‌ از مبدئي‌ جدا شده‌ باشم‌. و آن‌ مبدأ از من‌ بالاتر باشد و همچنين‌ مبدأ اعداد نيستم‌ كه‌ به‌ جاي‌ پدر و مادر باشم‌ و اعداد از وجود من‌ جدا شده‌ باشد. پس‌ من‌ كه‌ خدا هستم‌ واحد عددي‌ نيستم‌ مانند ساير مخلوقات‌ و همچنين‌ مبدأ خلايق‌ نيستم‌ كه‌ خلايق‌ از وجود من‌ جدا شده‌ باشد بلكه‌ مبدء (اسم‌ فاعل‌ از باب‌ افعال‌ از كلمه‌ ابداء) مبادي‌ هستم‌. مبدأ را و مشتقات‌ مبدأ را خلق‌ كرده‌ام‌ و هر چه‌ هست‌ صنعت‌ من‌ است‌. واحد مبدئي‌ اصولي‌ هستند كه‌ خلايق‌ از آن‌ سرچشمه‌ مي‌گيرند مانند دريا كه‌ مبدأ قطرات‌ است‌ و يا معادن‌ كه‌ مبدأ ماشين‌ آلات‌ است‌. پس‌ خدا مبدأ خلايق‌ نيست‌ بلكه‌ سازنده‌ خلايق‌ است‌ و همچنين‌ واحد عددي‌ نيستم‌ كه‌ مبدئي‌ لازم‌ داشته باشد و از آن‌ مبدأ خارج‌ شده‌ باشم‌ اين‌ جمله‌ لم‌ يلد و لم‌ يولد به‌ جز ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ مصداقي‌ در عالم‌ ندارد

  **الحمدلله اولا و آخرا** - محمد علی صالح غفاری